قتل عام
شصت و هفت
جنایت علیه بشریت
به دستور خمینی جلاد

فاجعه ملی قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ _ مرداد ماه ۱۳۹۲

ایران آزاد
جبهه ملی ایران (هلند)

شماره ویژه

کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷
به روایت ایرج مصداق

جمهوری اسلامی و معضل زندانیان سیاسی

۱

از ابتدای شکل‌گیری زندان‌های سیاسی و پدید آمدن زندانیان سیاسی، حاکمان جمهوری اسلامی پیوسته در پی حل معضل زندانیان سیاسی به شیوه خود بودند. آن‌ها به خوبی می‌دانستند که در جامعه‌ی احساسی مانند ایران، وجود هزاران زندانی سیاسی تا چه حد می‌تواند برای ادامه‌ی حیاتشان خطرناک باشد و موضوع گروه‌های سیاسی در جامعه را زنده نگاه دارد. از آن‌جایی که دیکتاتوری مذهبی قرون وسطایی حاکم ماهیتاً از حل کوچکترین مسائل به شیوه‌های منطقی، ناتوان است، این مهم را نیز سعی می‌کرد که به شیوه‌های غیرمنطقی یا به قول خودش "حزب‌اللهی" حل کند.

مقامات امنیتی و قضایی در ابتدا سعی می‌کردند تا با اعدام‌های گسترده و وارد آوردن بالاترین و وحشتناک‌ترین فشارها بر زندانی در بازجویی‌ها و همچنین دوران زندان، وی را شکسته و به خدمت خود در آورند و با کاربست چنین شیوه‌ای، معضل زندانی سیاسی را برای همیشه حل کنند. در همین دوران قصاب تهران لاجوردی معتقد بود که دوای درد زندانیان، سلول انفرادی است که بعد از چند ماه می‌تواند آن‌ها را به لحاظ روانی در هم شکند. و عنوان می‌کرد: اگر امکانش را داشتیم، همه‌ی شما را در سلول‌های انفرادی جای می‌دادیم! با برخورداری از چنین دیدگاهی با جدیت، در پی راه‌اندازی سلول‌های انفرادی گوهردشت و آسایشگاه اوین بود. بعد از شکست پروژه‌ی سلول‌های انفرادی، وی خط ایجاد محل‌های موسوم به قبر، تابوت، قفس و سرپا ایستاندن طولانی مدت را در پیش گرفت. در همین زمان، مقامات سیاسی و تصمیم‌گیرندگان نظام به خوبی به تبعات منفی نفسِ داشتن زندانی سیاسی، آن هم در ابعاد بزرگ، به لحاظ داخلی و خارجی واقف بودند. آن‌ها نیک می‌دانستند برای حل و یا تخفیف مشکلاتشان در سطح جهانی و داخلی، هیچ فرد، گروه و یا دولت خوشنامی یارای نزدیکی رسمی و علنی به این حکومت را ندارد.

مقامات امنیتی و قضایی از همین زاویه بود که در سطح زندان‌ها این شعار را مطرح می‌کردند که: زندانیان سیاسی جزو آمار آمریکا بوده و باعث افزایش لیست مطالبات آمریکا از ما می‌شوند.

سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم برای به زانو در آوردن زندانیان سیاسی و یکسره کردن کار آن‌ها و حل معضل زندانیان سیاسی، در این برهه نیز کارساز نشد و علی‌رغم موفقیت‌هایی که در این زمینه به دست آورد، در نهایت به خاطر مقاومت زندانیان از یک سوی و تضادهای داخلی خود رژیم و فشارهای بین‌المللی از سوی دیگر، با شکست مواجه شد و مانند هر پروژه‌ی دیگری، پیشتازان آن، لاجوردی، حاج داوود رحمانی و صبحی را از صحنه بیرون کشیدند و جای آن‌ها را به نیروهای جدید و تازه نفس، برای اجرای برنامه‌های جدید سپردند.

۲

آرام- آرام به خط "اصلاحات" در زندان روی آوردند و پروژه‌ی اصلاحاتِ هدایت شده، نخستین بار در پاییز ۶۳، در زندان‌های تهران و کرج که محل اصلی نگاه‌داری زندانیان سیاسی بود شکل گرفت. ظاهراً جنبش در داخل کشور از تک و تاب افتاده بود و مقامات نظام ثبات بیش‌تری احساس می‌کردند. نیروهای سیاسی از کردستان ایران عقب‌نشینی کرده و نیروهای نظامی و امنیتی به موفقیت‌های چشمگیری در این زمینه نائل آمده بودند.

مقامات امنیتی و قضایی که از سرکوب سال‌های ۶۲ و ۶۳ در زندان، طرف چندانی نبسته بودند و نتایج مورد نظر را کسب نکرده بودند، شیوه‌ی دیگری را در زندان‌ها آغاز کرده و تلاش می‌کنند تا به لحاظ فرهنگی و سیاسی، گشایشی در امر زندان‌ها به وجود آورند:

در سلول‌ها را باز کرده؛ بندها را عمومی می‌کنند؛ به زندانیان اجازه‌ی هواخوری می‌دهند؛ وضعیت غذایی و بهداشتی و درمانی زندانیان را بهبود می‌بخشند؛ تواب‌ها *1* و اتاق‌های آنان را از دیگر زندانیان جدا کرده و قدرتشان را محدودتر می‌کنند؛ نمایشگاه کتاب در زندان بر پا می‌دارند و به زندانی اجازه‌ی خرید کتاب می‌دهند؛ در بندها تلویزیون رنگی نصب می‌کنند؛ فیلم نمایش می‌دهند و...

در راستای همین تلاش‌ها، کمیسیونی مرکب از نمایندگان دستگاه‌های اطلاعاتی، قضایی و مقامات زندان شرایطِ آزادی را برای آن دسته از زندانیانی که احکامشان تمام شده و مدت‌ها بلاتکلیف در زندان به سر می‌بردند و برای کسانی که احکامشان رو به اتمام بود، ساده‌تر می‌کند و محکومیت‌های سنگین عده‌ی زیادی از زندانیان را که خود نیز معتقد بودند «احکام کیلویی» گرفته‌اند، تقلیل می‌دهد.

همچنین مقامات زندان با مختلط کردن ترکیب زندانیان مذهبی و غیرمذهبی و با زدن اطلاعیه‌ها و بریده‌های نشریات این دو طیف که در خارج از کشور علیه یکدیگر به موضع‌گیری می‌پرداختند، تلاش در تشدید اختلافات سیاسی زندانیان می‌کنند. هدف آن‌ها از انجام این امور، به انفعال کشاندن زندانیان بود تا در صورت آزادی از زندان، پتانسیل انقلابی آنان را گرفته و به انسان‌هایی سرخورده تبدیل کنند. از این پروژه، می‌توان به عنوان پروژه‌ی "منفعل‌سازی" نام برد.

بعد از دیدار گنشر، وزیر امورخارجه وقت آلمان‌غربی بزرگترین شریک تجاری جمهوری اسلامی از ایران و همچنین دیدار نمایندگان مجلس آلمان‌غربی از کارگاه زندان اوین و فشارهای آیت‌الله منتظری، مقامات زندان

1- زندانیانی که به خدمت رژیم درآمده و مانند کاپوها در اردوگاه‌های هیتلری، در اعمال سرکوب به زندانیان‌ها کمک کرده و جنایات زیادی را مرتکب می‌شدند.

برخلاف دوره قبل که تلاش می‌شد زندانیان را شکسته و به خدمت در بیاورند، در این دوره هدف اصلی منفعل کردن زندانی بود و نه به خدمت درآوردن او.

به هر حال، این‌بار نیز کوشش‌های رژیم بنا به دلایل متعددی، به شکست انجامید و صرفاً باعث سر باز کردن تضادهای عمیقی بین زندانیان و زندانبانان شد.
خواسته‌های منطقی زندانیان که در طول سالیان گذشته به شدت سرکوب شده بود، به شکل مطالبات پاسخ نگرفته، روی هم انباشته شده و به مرحله‌ی انفجارآمیزی رسیده بود. طی این سال‌ها، به ویژه در سال‌های ۶۵ و ۶۶ و ابتدای ۶۷، حرکت‌های اعتراضی جمعی و فردی زندانیان هر روز رو به افزایش می‌نهاد و رژیم هیچ راه حلی برای آن نداشت. خط "اصلاحات" و "منفعل سازی" با شکست مواجه شده بود و سردمداران آن مانند حسین شریعتمداری که در عمل شکست را به چشم دیده بودند، به هارترین جناح‌های رژیم بدل می‌شدند.

۳

در بیرون از زندان، بین سال‌های ۶۵ تا ۶۷ نهضت ضد جنگ اوج آهسته آهسته اوج گرفته و فرار سربازان از جبهه‌های جنگ فزونی می‌یافت. خمینی قدرت بسیج‌کنندگی‌اش را رفته- رفته از دست داده بود. در همین دوران، حرکت‌های تشکل یافته‌ی مادران زندانیان سیاسی نیز شکل گرفته و این باعث هراس رژیم و برنامه‌ریزان آن شده بود. اعتراض‌های دست‌جمعی مادران در مقابل دادستانی و حرکات اعتراضی در زندان‌ها مقامات امنیتی و اطلاعاتی سرکوب وحشیانه حرکت‌های جمعی زندانیان را در دستور کار قرار دادند.

در این شرایط ورزش جمعی توسط زندانیان مفهوم دیگری داشت. مقامات زندان آن را در قالب یک حرکت نظامی و رزمی دیده و تفسیرشان از ورزش جمعی، متفاوت از قبل شده و تمامی هم و غم خود را صرف جلوگیری از این حرکت زندانیان کرده بودند. تلاش زندانیان برای انجام ورزش جمعی و عزم جزم رژیم برای جلوگیری از آن منجر به بروز شرایط بحرانی در زندان شد.
2

در این دوره حمله و هجوم گاه و بیگاه پاسداران به بندها ادامه داشت و با بهانه‌های واهی به ضرب و شتم شدید زندانیان می‌پرداختند تا این که فرمان ممنوعیت غذاخوری جمعی به بندها ابلاغ شد که در فضای به وجود آمده بدون مقاومت چندانی اعمال شد. مسئولان زندان به صراحت عنوان می‌کردند که مقامات امنیتی و قضایی دست آن‌ها را برای ضرب و شتم زندانیان تا مرگ باز گذاشته‌اند و این یک تهدید صرف نبود. آزادی عمل مربوطه به خوبی در نحوه‌ی سرکوب و ضرب و شتم زندانیان دیده می‌شد.

هنوز در مرحله‌ی تدارک و زمینه‌چینی این جنایت بزرگ بودند که با شکست‌های پیاپی در جنگ روبرو شدند. این شکست‌ها ابتدا از عدم موفقیت در پروژه‌های جنگی

عزیمت آن‌ها به قم، زنگ خطر و هشداراباش را برای رژیم به صدا در آورد! مقامات اطلاعاتی و امنیتی این فعالیت‌ها را با حرکت‌های مشابه در سال‌های ۵۶ و ۵۷، یکی دیده و خطر را احساس می‌کنند و این‌ها را موتور محرک جنبش اعتراضی بعدی و عمومی می‌بینند.

پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ در شورای امنیت فشارهای بین‌المللی برای پذیرش قطعنامه از سوی رژیم و خستگی مردم از جنگ، از کار افتادن توان رژیم برای جلب و بسیج توده‌های ناآگاه و کودکان جهت اعزام به جبهه‌های جنگ و پایین آمدن شدید قیمت نفت و بحران عمیق و رو به افزایش اقتصادی گریبان‌گیر رژیم شد و افزون بر این‌ها با تشکیل ارتش آزادی‌بخش در نوار مرزی ایران و عراق در خردادماه ۶۶ موضوع جدیدی نیز به مشکلات رژیم افزوده شد که می‌توانست آینده آن را با مخاطرات جدی روبرو کند.

در تابستان ۶۶ در سایه تحولات موجود در جامعه و برهم خوردن تعادل قوا بین رژیم و مجاهدین، از یک سو بیرحمی زندانبان‌ها افزون شده و از سوی دیگر برخوردهای زندانیان و به ویژه زندانیان مجاهد که اکثریت زندانیان را تشکیل می‌دادند تهاجمی‌تر شد. در چنین فضایی، شرایط زندان‌ها رو به وخامت گذاشت و اوضاع ملتهب تر شد. این روند همچنان تا هنگام کشتار زندانیان در سال بعد سیری صعودی داشت.

در پی اوج گرفتن مقاومت زندانیان سیاسی و افزایش سطح مطالبات زندانیان و رشد رژیم شروع شد و عاقبت به عقب نشینی و از دست دادن مناطق اشغالی مانند جزایر مجنون، فاو و... منجر شد.

افزون بر این شکست‌ها، فعالیت‌های بی‌سابقه‌ی ارتش آزادیبخش و سقوط شهر مرزی مهران توسط این ارتش از یک سو و بمباران سکوهای نفتی ایران، کشتی‌های مین‌گذار ایرانی در خلیج فارس و سقوط یک فروند هواپیمای مسافربری ایرانی توسط نیروی دریایی آمریکا از سوی دیگر دست به دست هم داد تا خمینی به منظور جلوگیری از فروپاشی کل رژیم، به پذیرش قطعنامه و سرکشیدن جام زهر تن دهد.

2- ورزش جمعی در کلیه‌ی بندها اجرا می‌شد. ابتدا تعدادی از زندانیان شروع به انجام ورزش دست‌جمعی می‌کردند و بعد از یورش پاسداران و انتقال ورزش‌کنندگان به اتاق گاز، سری بعدی زندانیان برای نشان دادن همدردی با دوستانشان شروع به انجام ورزش جمعی می‌کردند. در بعضی اوقات زندانبانان سری دوم را نیز به اتاق گاز می‌بردند و گاه هواخوری را تعطیل می‌کردن. اتاق گاز اتاقی بدون منفذ بود که زیر درب آن را نیز با پتو می‌بستند. از آنجایی که بدن‌های زندانیان به خاطر ورزش شدیداً عرق کرده بود، پس از مدتی به علت تعرق بالا و نبود اکسیژن به حالت اغما می‌افتادند. زندانیان به هنگام انتقال به اتاق گاز و یا بیرون آمدن از آن شدیداً مورد ضرب و شتم پاسداران مسلح به کابل، زنجیر و چماق قرار می‌گرفتند.

بدون تردید اولین چیزی که در فضای بعد از جنگ ممکن بود مسئله‌ساز شود، مسئله‌ی زندانیان سیاسی و اقدام‌های آنان در زندان‌ها و همچنین حرکت‌های احتمالی خانواده‌های آنان و گسترش آن به حرکت‌های اعتراضی در کل جامعه بود. زندانیان سیاسی به لحاظ روحی، در بالاترین و زندانبانان در پایین‌ترین سطح قرار داشتند. نیروهای رژیم در سطح شهرها به شدت واخورده و بی‌انگیزه شده بودند. امکان بروز حرکت‌های اعتراضی و تعرضی از سوی زندانیان، خانواده‌هایشان و مردم به جان آمده به شدت احساس می‌شد و این چنین حرکت‌هایی می‌توانست کنترل اوضاع را از دست نیروهای سرکوبگر خارج کند. بروز چنین حالتی برای جامعه‌ای که هشت سال جنگ بی‌حاصل را پشت سرگذاشته بود، یک خطر بالقوه محسوب می‌شد که در آن صورت، رژیم برای سرکوب آن و حفظ قدرت خود باید دست به کشتار ده‌ها هزار نفری می‌زد که خود می‌توانست باعث شعله‌ورتر شدن تضاد بین مردم و حاکمیت شود.

۴

خمینی در اولین تابستان پس از پیروزی انقلاب در سخنرانی روز قدس (۲۶ مرداد ۵۸)، بعد از بستن روزنامه آیندگان، از این که چوبه‌های دار را در میدان‌ها و معابر عمومی برقرار نساخته بود، اظهار پشیمانی و توبه می‌کند.

...اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم به طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤسای آن‌ها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب‌های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آن‌ها را به جزای خودشان رسانده بودیم و چوبه‌های دار را در میدان‌های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد.
3

و رفسنجانی در مهرماه ۶۰ به صراحت اعلام می‌دارد:

بر طبق فرامین الهی ۴ حکم بر این‌ها لازم الاجراست: ۱- کشته شوند ۲- به دار کشیده شوند ۳- دست و پایشان قطع شود ۴- این‌ها از جامعه جدا شوند. اگر آن روز [منظور اوایل انقلاب است] ۲۰۰ نفر از این‌ها را می‌گرفتیم و اعدامشان می‌کردیم؛ امروز این قدر نمی‌شد. امروز اگر با قاطعیت در مقابل این گروهک‌های مسلح منافق و عمال آمریکا و شوروی نایستیم، سه سال دیگر به جای ۱۰۰۰ اعدام باید چندین هزار نفر را اعدام کنیم.... بار دیگر اعلام می‌کنم که ما به حکم قرآن راه قاطع قلع و قمع منافقین مسلحی را که در برابر اسلام و مسلمین ایستاده‌اند، در پیش گرفته‌ایم ...
4

با شرایط جدیدی که در کشور پیش آمده بود، مسئولان جمهوری اسلامی به خوبی به این حقیقت آگاه بودند که چنان‌چه به قتل‌عام هزاران نفر در زندان‌ها دست نزنند، در آینده نزدیک باید تعداد زیادتری را از دم تیغ بگذرانند و اتفاقاً از این زاویه بود که به راحتی و بدون دغدغه‌ی خاطر و با بیرحمی به انجام جنایتی که بدان مأمور بودند، همت گماردند. از آن‌جایی که در آن شرایط، رأس و رهبری سازمان مجاهدین و دیگر نیروهای مخالف رژیم (به جز حزب توده ایران که در زندان به سر می‌بردند و غالباً در کشتار ۶۷ به قتل رسیدند) در خارج از دسترس رژیم بودند، تلاش مقامات امنیتی و اطلاعاتی در این خلاصه شده بود که این رأس به بدنه‌اش یعنی جامعه وصل نشود. زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنان حلقه‌ی ارتباطی بودند که می‌توانستند این دو را به یکدیگر پیوند دهند. حداقل این نگاه مقامات امنیتی و اطلاعاتی در آن مقطع به مقوله‌ی زندان، زندانیان سیاسی و خانواده‌هایشان بود.

۵

در شرایط بعد از جنگ و پذیرش قطعنامه، امکان داشتن تعداد زیادی زندانیان سیاسی، اگر نگوییم غیرممکن، بسیار سخت و دشوار بود. در طول سالیان گذشته جنگ پوششی بود برای کشتار و سرکوب نیروهای فعال جامعه و برخورد با زندانیان سیاسی و حالا پا به دورانی می‌گذاشتیم که این بهترین حربه از دست رژیم گرفته می‌شد. مقامات قضایی و امنیتی با علم بر این موضوع بایستی با یکسره کردن کار زندانیان سیاسی خود را آماده ورود به شرایط نامشخص جدید می‌کردند.

از سوی دیگر در شرایط جدید، مقامات امنیتی و قضایی دیگر نمی‌توانستند مانند دوران جنگ، با مردم و مشکلات بی‌شمار آنان برخورد کنند. رژیم برای ورود به مرحله و وضعیت جدید، نیاز به یک سرکوب و بحران بزرگ داشت تا بتواند اذهان را از مسئله‌ی پذیرش قطعنامه و نوشیدن "جام زهر" و تبعات آن دور کند. کما این که خمینی به همین بسنده نکرد و بعدها مجبور به صدور فتوای قتل سلمان رشدی و کنار گذاشتن آیت الله منتظری شد.

در آن روزها مهم‌ترین نکته‌ای که اعضای هیئت ویژه برای کشتار زندانیان سیاسی روی آن انگشت می‌گذاشتند و به شکل‌های مختلف مطرح می‌کردند، تأکید خاص روی این موضوع بود که نمی‌خواهیم دیگر زندانی سیاسی داشته باشیم و تصمیم مسئولان نظام این است که از این به بعد چیزی به عنوان زندانی سیاسی نداشته باشیم. ما دستور داریم و حکم امام است که سرموضعی‌ها را اعدام کرده و بقیه را نیز آزاد کنیم و در زندان‌ها را نیز ببندیم.

در این شرایط سران رژیم تصمیم نهایی‌شان مبنی بر کشتار وسیع زندانیان را گرفته و به تأیید خمینی می‌رسانند.

همان‌طوری که ذکر شد، کشتار زندانیان سیاسی نه یک قتل‌عام کور و انتقام‌جویانه بلکه یک حرکت حساب شده با انگیزه‌ی مشخص سیاسی و امنیتی و در جهت حفظ و بقای رژیم و دور کردن خطرهای احتمالی از آن بود. حرکت‌های بعدی رژیم این موضوع را تأیید کرد.

۶

نظام جمهوری اسلامی با تجربه‌ای که از دوران شاه و فروپاشی سلطنت داشت، در هر مقطع سعی می‌کرد و می‌کند که همه‌ی سوراخ سنبه‌ها را ببندد و لااقل در تمامی زمینه‌هایی که امکان خطر می‌رفت و یا می‌رود، پیش‌بینی‌های لازم را کرده و تمهیدات کافی از پیش فراهم کند تا به آن‌چه بر شاه و سیستم‌های مشابه رفت، دچار نشود. رژیم این سیاست را در سال‌های بعد نیز ادامه داد.

چنانچه مقامات امنیتی و اطلاعاتی با در نظر داشتن تشکیل شب‌های شعر توسط کانون نویسندگان در انستیتو گوته تهران در اواخر سال ۵۶ و چگونگی به قدرت رسیدن واسلاو هاول در جمهوری چکسلواکی سابق و نقش نویسندگان و روشنفکران چک در تحول دهه ۹۰ در این کشور و همچنین نقش روشنفکرانی مانند سولژنتسین و ساخاروف در روسیه و... پروژه‌ی حذف نویسندگان مستقل و آزاداندیش ایران را به اجرا در آوردند.

از همه مهم‌تر، در آن شرایط نظام جمهوری اسلامی باید چنگال خونینش را نیز نشان می‌داد تا کسی سعی نکند از فرصت به دست آمده، استفاده کند. شاهد این مدعا قتل فجیع دکتر کاظم سامی است که در بین نیروهای ملی و مذهبی از بقیه خوشنام‌تر بود. قتل وی پس از پایان پروژه‌ی کشتار زندانیان سیاسی و اعلام آن به خانواده‌های قربانیان، در پاییز ۶۷ انجام می‌گیرد. این قتل در واقع هشداری بود برای بقیه‌ی نیروهایی که ممکن بود در آن شرایط دست و پا گیر شوند. شاهد دیگر این مدعا، انتصاب دوباره‌ی لاجوردی، پس از حدود ۵ سال برکناری‌اش از پست‌های رسمی در سیستم قضایی، است. ظهور دوباره لاجوردی و کنار گذاشتن آیت‌الله منتظری، از وجود اراده‌ی سرکوب رژیم در شرایط جدید پس از خمینی، خبر می‌داد.

3- کیهان ۲۷ مرداد ۵۸

4- روزنامه اطلاعات، یازدهم مهرماه ۱۳۶۰.

۷

مقامات امنیتی و قضایی که از پیش مقدمات قتل‌عام زندانیان سیاسی را فراهم کرده بودند، در مقطع پذیرش قطعنامه و عملیات "فروغ جاویدان" ارتش ازآزدیبخش بهترین و آخرین فرصت برای اجرای آن را به دست می‌آورند. دیکتاتوری مذهبی حاکم بر کشور همانند مجاهدین، انتخاب دیگری پیش روی خود نمی‌بیند.

با پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ از سوی رژیم و اجرای قرارداد آتش‌بس بین دولت‌های ایران و عراق، مجاهدین فرصتی برای انجام عملیات نظامی در آینده نمی‌توانستند داشته باشند. عملیات باید با هدف سرنگونی رژیم انجام می‌گرفت و این آخرین فرصت و امکان برای آن‌ها بود. مجاهدین می‌دانستند که بعد از این هیچگاه شرایط فرصت انجام چنین کاری فراهم نخواهد شد. کما این که تحولات بعدی نیز صحت موضوع را به اثبات رساند.

مقامات رژیم نیز برای اجرایی کردن پروژه‌ی کشتار زندانیان سیاسی، فرصت دیگری نداشتند. با پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸، شرایط جدیدی بر کشور حاکم می‌شد که امکان انجام چنین کشتاری را در آینده از آن‌ها سلب می‌کرد. مقامات دست‌اندرکار می‌دانستند با از دست دادن این فرصت نادر، برنامه‌ای را که حداقل یک سال روی آن کار کرده و تمهیدات آن را از پیش فراهم کرده بودند و در بعضی موارد، حتا زمینه‌های لازم برای بالا بردن موضع زندانیان را ایجاد کرده بودند، باید یکسره به کناری می‌نهادند و شاهد نتایج مخرب آن در آینده می‌بودند.

از سوی دیگر مقامات سیاسی رژیم می‌دانستند پذیرش قطعنامه شورای امنیت و تن دادن به خواست بین‌المللی این تصور را به وجود آورده که نظام جمهوری اسلامی آمادگی خود را برای ورود به جامعه بین‌المللی و حرکت درمسیر دلخواه غرب در پیش گرفته است. به همین دلیل کسی در غرب آن‌ها را به خاطر قتل‌عام زندانیان سیاسی مورد شماتت قرار نخواهد داد و بهای چندانی برای این جنایت بزرگ نخواهند پرداخت.

بدون شک عملیات "فروغ جاویدان" و حمله‌ی ارتش آزادیبخش با هدف سرنگونی رژیم، ابعاد این کشتارها را وسعت بخشید و به آن شکل انتقام‌جویانه و کینه‌کشی نیز داد.

به جز آن چه در بالا ذکر شد، اگر بخواهیم دلایل مهم دیگری را که در تصمیم‌گیری و اجماع مسئولان سیاسی و امنیتی رژیم برای کشتار وسیع زندانیان سیاسی مؤثر بوده است جست‌وجو کنیم، همانا باید به اراده‌ی حاکم بر بخشی از زندانیان مجاهد برای تداوم مبارزه بعد از آزادی از زندان اشاره کنیم. رژیم به خوبی و درستی این مسئله را دریافته بود و نمی‌خواست چنین گنجینه‌ای را در اختیار مجاهدین قرار دهد. رفسنجانی در این رابطه در نماز جمعه هفت مرداد ۶۷ چنین گفت:

این یکی از فتنه‌هایی است که باید از میان می‌رفت و به این آسانی هم نمی‌شد این فتنه را خواباند و مدت‌ها طول می‌کشید تا این بچه‌های متعصب فریب‌خورده‌ای که این همه به این‌ها در زندان‌ها محبت شد، توبه‌شان را پذیرفتیم به عنوان "تائب" بیرون آمدند و دوباره به آن‌جا رفتند و برگشتند که با ملت خودشان بجنگند و برای عراق جاسوسی کنند.
[5]

همبند سابقم غلامرضا شمیرانی در خاطراتش از قتل‌عام زندانیان سیاسی در اوین، اشاره‌ای دارد به گفتگویش با زمانی [6] مسئول اطلاعات اوین و یکی از برنامه‌ریزان کشتار سال ۶۷. گزارش این گفتگو که در سایت‌های اینترنتی صدای ما و دیدگاه انتشار یافته، می‌تواند به عنوان یکی از اسناد مهم دلایل کشتارزندانیان سیاسی مورد بررسی قرار گیرد:

زمانی اول من را به داخل اتاقش صدا زد هنگامی که رفتم داخل گفت بشین، سپس پرسید چه خبر؟ چکار می‌کنید؟ و بعد از شنیدن جواب‌های معمولی و سر بالا پرسید: نظرت راجع به اعدام دوستانت چیه؟ پرسیدم امنیت دارم حرف بزنم؟ او در جواب گفت: آره بزن. پرسیدم: برای چی بچه‌ها را اعدام کردی؟ مگر گناه آن‌ها چی بود؟ طبق قوانین قضایی خود شما همه آن‌ها حکم داشتند و برخی مثل حسین محبوب در آستانه آزادی بودند. او گفت: آن‌ها نظم زندان را به هم زده بودند؛ اعتصاب غذا می‌کردند؛ شورش راه انداخته بودند؛ شما در زندان و خانواده‌هاتون در بیرون از زندان امنیت نظام را به خطر انداخته بودید؛ هر روز یک بلوایی بر پا می‌کردید و اگر ما جلوش را نمی‌گرفتیم شماها مسلح هم می‌شدید.

گفتم بر فرض که شما راست می‌گویید اما در بین زندانیان، شما افرادی را اعدام کردید که سال‌های سال از بیماری روحی رنج می‌بردند آیا آن‌ها هم شورش بپا کرده بودند؟ او گفت: آره قبول دارم ما در این قضیه یک سری اشتباهت هم کردیم و جاهایی کنترل کار از دستمان در رفت اما خوب طبیعی است در هر حرکت بزرگی این احتمال وجود دارد که آدم اشتباهاتی هم بکند ولی ما آن را به حداقل رساندیم. ...

در ادامه گفتم: چیزی که از آن به عنوان شورش نام می‌برید چیزی نبود جز اعتراض به وضع موجود و یک واکنش کاملاً طبیعی نسبت به آن‌چه که در زندان بر سر ما آورده بودند. گفتم: وقتی یک بچه گربه را اذیت می‌کنیم بر می‌گردد و با چنگ زدن واکنش نشان می‌دهد آنوقت شما چطور انتظار دارید که ما نسبت به آن‌چه که امثال لاجوردی و داوود رحمانی بر سر ما آوردند واکنش نشان ندهیم. در جواب گفت: آره شنیدم که آن‌ها چه کارها کرده‌اند اما آن‌ها از ما نبودند. متأسفانه گاوهایی امثال حاج داوود رحمانی با آن اعمال احمقانه‌ای که انجام دادند در شما انگیزه ایجاد کردند و وضع شما را به این‌جا کشاندند. آن‌ها ضدانقلاب بودند و با این کارها به نظام ضربه زدند. اما الان دیگر نیستند و هیچ نقشی ندارند. گفتم: پس برای چی کسانی که در مقابل این رفتارها اعتراض می‌کردند متهم به شورش می‌کنید و مستحق اعدام. اینجا بود که کم آورد و گفت این دیگه ربطی به تو ندارد و ما دستور امام را اجرا کردیم.الان هم برو تو بند و به دوستانت بگو از این به بعد ما حوصله زندان و زندانی را نداریم. نمی‌خواهیم تبلیغات ضد حقوق بشری علیه خودمان داشته باشیم تا حالاش هم کلی برای نظام گران تمام شده است. ما قصد داریم همه شما را آزاد کنیم. اما بیرون از زندان مثل سایه دنبالتان هستیم، اگر دست از پا خطا کنید و کوچک‌ترین اقدامی برای وصل شدن به سازمان انجام بدهید در جا اعدام می‌کنیم و از سر خودمان هم باز می‌کنیم.

آن‌چه که غلامرضا شمیرانی از زبان زمانی یکی از مسئولان و برنامه‌ریزان قتل‌عام به عنوان دلایل اصلی کشتار زندانیان در تابستان ۶۷ روایت می‌کند، بعد از آن بارها از زبان ناصریان، و دیگر مسئولان زندان نیز شنیده شد.

تهدید زندانیان به دستگیری دوباره پس از آزادی و اعدام آن‌ها و نپذیرفتن مسئولیت آن که در گفته‌های زمانی آمده است، در سال‌های بعد در ابعاد وسیعی به مورد اجرا گذاشته شد. ده‌ها زندانی سیاسی سابق مجاهد پس از آزادی توسط جوخه‌های رژیم ربوده و سربه نیست شدند. نام تعدادی از آن‌ها در جریان پرونده‌ای که به «قتل‌های زنجیره‌ای» معروف شد از پرده بیرون افتاد. اما نظام جمهوری اسلامی تاکنون از قبول مسئولیت دستگیری و اعدام آن‌ها سرباز زده است.

5- مشروح خطبه رفسنجانی در نماز جمعه ۷مر ۶۷، کیهان هوایی ۱۲مر ۶۷ش مرا ۷۹۸۰

6- نام واقعی وی موسی واعظی است و زمانی نام مستعاری است

کشتار ۶۷ یک جنایت برنامه ریزی شده

چهارم آذرماه ۶۶ از سوی بازجویان اوین به غلامرضا شمیرانی یک زندانی مجاهد که از چندماه قبل به خاطر مسائل زندان به سلول انفرادی آسایشگاه اوین منتقل شده بود و زیر فشار قرار داشت، گفته می‌شود که آن‌ها در آینده نزدیک قصد اجرای طرحی علیه زندانیان را دارند چنانچه وی به همکاری با آن‌ها بپردازد، جان سالم به در خواهد برد.

در همین دوران، بازجویان کمیته مشترک از جمله ۳۴ و ۷۷ Z به زندانیان دوباره دستگیر شده‌ی مجاهد 8 می‌گویند: «ما به زودی تکلیف‌مان را با شما روشن خواهیم کرد و اجازه نخواهیم داد به روابط کنونی خود ادامه دهید. به برخوردهای امروز ما نگاه کنید، شرایط این‌گونه نخواهند ماند.

در آذر ۶۶ سیاست تفکیک زندانیان در دستور کار قرار می‌گیرد. داوود لشکری معاون امنیتی زندان به همراه پاسداران شیفت‌های مختلف، کلیه‌ی زندانیان بندهای گوهردشت را مورد بازجویی قرار داده و ماه بعد زندانیان را به دو دسته مذهبی و غیر مذهبی تقسیم می‌کنند. علاوه بر پارامتر فوق، تفکیک بندها بر اساس میزان محکومیت، به دو دسته‌ی زیر ۱۰ سال و یا بالای ۱۰ سال تا ۱۵ سال و "زرد" و "سرخ" صورت می‌گیرد. "سفیدها" از قبل در بندهای کارگاه و جهاد زندان مشغول به کار بودند. محکومان به حبس ابد و پانزده سال به بالا را قبلاً به اوین برده بودند.

در اواخر پاییز ۶۶، ده نفر از زندانیان قدیمی گوهردشت را که به زور در دو آمبولانس جا داده شده بودند به سلول‌های انفرادی آسایشگاه اوین منتقل می‌کنند. چند روز بعد آن‌ها به دادگاه اوین برده شده و به اتهام فعالیت تشکیلاتی در زندان و مبارزه با نظام اسلامی تجدید محاکمه می‌شوند. در دادگاه به آن‌ها صراحتاً گفته می‌شود که شما درون زندان و دوستانتان در عراق به مبارزه با اسلام برخاسته‌اید. مأموران پس از اتمام کار دادگاه آن‌ها را به خاطر پاسخ‌هایی که داده بودند با فحش و کتک و تهدید به اعدام ، از دادگاه بیرون می‌کنند.

این دادگاه پس از آن تشکیل می‌شود که ابتدا بند آن‌ها منحل شده و زندانیان به دو بند کوچکتر منتقل می‌شوند. چند روز بعد از این تقسیم‌بندی، کلیه زندانیان پس از ضرب و شتم شدید به وسیله‌ی داوود لشکری و زندانبانانی که او را همراهی می‌کردند، توسط مرتضوی رئیس زندان مورد بازجویی قرار می‌گیرند.

این عده پس از انتقال دوباره از اوین به گوهردشت به سلول انفرادی منتقل شده و روزهای متمادی به بهانه‌های گوناگون توسط پاسداران مورد ضرب و شتم شدید قرار می‌گیرند.

در اواخر زمستان ۶۶ پاسداران میز نگهبانی را در وسط راهروی سراسری زندان و در کنار در یکی بند زندانیان قدیمی گوهردشت قرار می‌دهند. زندانیان بدون آنکه پاسداران متوجه شوند از زیر در با گذاشتن شیفت‌های مختلف به طور ۲۴ ساعته به استراق سمع صحبت‌های آن‌ها می‌پردازند.

پاسدارها هر از چندگاهی دور میز جمع شده و پیرامون مسائل مختلف به گفتگو می‌پردازند و به این ترتیب زندانیان به اخبار جدیدی دست پیدا می‌کنند. از جمله مهدی یکی از پاسداران گوهردشت با اشاره به عملیات روز افزون مجاهدین در نوار مرزی می‌گوید: منتظر دستور مقامات رژیم باید باشند تا در صورت نیاز داخل هر بند چند نارنجك بیندازند، و با افتخار می‌گوید: من که در انجام وظیفه حتا یك لحظه هم تردید نمی‌کنم.

در اسفند ۶۶ اولین نشانه‌های تغییر شرایط در زندان گوهردشت پدیدار شد. تعدادی از زندانیانی که با عفو و تقلیل محکومیت مواجه شده بودند، با پشت سر گذاشتن مراحل آزادی و سیر حقوقی آن از جمله اخذ تعهدات مالی و وثیقه و ضامن و... آزاد می‌شوند. اما سری دوم پس از آنکه کارهای حقوقی‌شان نیز انجام گرفته بود، با تعلیق وضعیت مواجه شده و احکام آزادی‌شان معلق می‌شود. بخشی از آنان چند ماه بعد در میان قتل‌عام شدگان هستند و چندتایی نیز تا سال‌ها بعد در زندان به سر می‌برند. خانواده‌های آنان نیز در مراجعات مکرر خود به مسئولان زندان جواب مشخصی دریافت نمی‌کنند و تنها به آنان گفته می‌شود تا ۱۵خرداد ۶۷، همه چیز روشن خواهد شد.

گستره فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در شهرستانها

دیماه ۱۳۶۷ ـ در چهارراه کجیل در مرکز شهر تبریز ۱۷ تن از زندانیان سیاسی ـ دو تن از پزشکان متخصص به نامهای دکتر فیروز صارمی، متخصص سرطان و دکتر طبیبی نژاد، متخصص زایمان ـ به دار آویخته شده‌اند. این صحنه ۲۴ ساعت در معرض تماشای عموم قرار داشت. روز بعد ۵۳ تن از مجاهدان در زندان سپاه پاسداران تبریز حلق آویز شدند

● ۴۰۰ زندانی در ارومیه اعدام شدند
● طی آبان ۶۷ در مشهد ۲۵۰ تن، در خرم آباد ۱۵۰ تن، تنها در یک نوبت اعدام شدند
● در پاییز و زمستان ۶۷ زندانیان سیاسی را د دسته های چند ده نفری در ملأعام حلق آو می کردند

در صفحه ۰

Z- بازجویان در این دوران به جای نام مستعار از کد و شماره استفاده می‌کردند.

8- زندانیانی که پس از آزادی از زندان به خاطر فعالیت و یا تلاش برای خروج غیرقانونی از کشور دستگیر شده بودند.

از بهار ۶۷ مقامات زندان در پی اجرای یک سیاست هماهنگ برای ارتقای هرچه بیشتر موضع زندانیان هستند. دستگاه امنیتی رژیم، فریبکارانه آهنگ جدیدی را به شکل یکنواخت و هماهنگ می‌نوازد. آن‌ها به شیوه‌های گوناگون تلاش می‌کنند تا زندانیان را تحریک کرده و آنان را به موضع‌گیری وادار کنند. ظاهراً مسئولان امنیتی و قضایی رژیم، تصمیم خود مبنی بر پاکسازی و تصفیه‌ی زندان‌ها را گرفته و در حال تهیه‌ی مقدمات آن هستند.

یکی از این مقدمات را می‌توان برخورد مستمر و درگیری روز افزون پاسداران با زندانیان تلقی کرد. التهاب در زندان دست آنان را برای برخوردهای احتمالی بازتر می‌کرد. شرایطی که در بندها حاکم بود، شرایط عادی نبود. مقامات زندان هر روز ترفندی جدید به کار می‌بستند تا زندانیان را به واکنش‌های جمعی وادار کنند.

یکشنبه هفت فروردین عملیات بزرگ آفتاب در منطقه‌ی "فکه" در جنوب غربی ایران، توسط مجاهدین بر علیه نیروهای جمهوری اسلامی انجام می‌گیرد. این اولین عملیات بزرگ و متمرکز مجاهدین علیه نیروهای رژیم است و نشان از باز شدن جبهه جدیدی در جنگ می‌دهد. این مسئله به وضوح بر فروریزی ماشین نظامی خمینی دلالت می‌کند..

در همین دوران مسعود مقبلی از زندانیان مجاهد بند ۱ اوین را به "کمیته مشترک" برده و در آنجا امکان گوش دادن به رادیو مجاهد را برایش فراهم می‌کنند. بازجویان به وی می‌گویند از نظر ما زندانیان به سه دسته‌ی "سفید"، "زرد" و "سرخ" تقسیم می‌شوند و ما برای تصفیه‌ی خونین به زندان خواهیم آمد و از او می‌خواهند این موضوع را به همبندانش در اوین اطلاع دهد!

مسئولان اطلاعاتی رژیم از مدت‌ها قبل نسبت به بیماری سرطان خمینی، نارساهایی‌های قلبی و عوارض ناشی از کهولت وی آگاهی داشتند. مسئولان ارشد سیاسی و امنیتی رژیم به ویژه رفسنجانی، خامنه‌ای، احمد خمینی، ری‌شهری و... به خوبی و از زوایای گوناگون به مشکلات بعد از مرگ خمینی و تضادهای حل ناشده‌ای که هر یک از آنها ممکن بود رژیم را با بحران‌های جدی روبرو کند آگاه بودند. این تضادها را می‌توان در موارد زیر جمع‌بندی کرد:

الف - مسئله‌ی جانشینی خمینی و آینده‌ی ولایت فقیه و رقابت باندهای مختلف رژیم در این زمینه؛

ب - مسئله‌ی جنگ با عراق؛

ج - مسئله‌ی زندان و زندانیان سیاسی؛

د - مسئله‌ی بازنگری در قانون اساسی به منزله‌ی تحکیم جنبه‌های اقتدار حکومت مذهبی.

در واقع هر دو جناح رژیم به یک اجماع در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی رسیده بودند. لاجوردی لب کلام بحث‌هایشان با خمینی را در مصاحبه با روزنامه‌ی رسالت به تاریخ ۱۲ مرداد ۶۷ بیان داشت:

متأسفانه در طول چند سال اخیر بر خلاف مصلحت اسلام با منافقین برخورد شده است. طبق اطلاعی که در دست است اکثر کسانی که به نام تواب از زندان آزاد شده‌اند، مجددا به سازمان منافقین پیوسته‌اند که تعدادی از آن‌ها نیز در عملیات مرصاد به هلاکت رسیدند. از سال ۶۰ تا اواخر سال ۶۳ که با منافقین با شدت برخورد شد، این‌ها نتوانستند ۱۰ نفر را هم جذب سازمان نمایند، اما بعد از آن با منافقین با سستی و مماشات رفتار شد و اعضای آن‌ها به اسم تواب از زندان آزاد شدند، نتیجه‌ی این آزادی همین شد که در حمله به شهر اسلام آباد و کرند دیدیم.

روز ۲۷ اردیبهشت (عید فطر)، دو بند متعلق به زندانیان مجاهد در زندان گوهردشت همزمان مورد هجوم پاسداران قرار می‌گیرد. داوود لشکری پس از پایان گشتن بند و تخریب اموال زندانیان به صراحت و بدون پرده‌پوشی به زندانیان هر دو بند می‌گوید: اگر دستور دهند، یکی- یک نارنجک در اتاق‌هایتان می‌اندازیم و همه‌تان را نابود می‌کنیم.

در پایان این ماه، ناصری (انصاری نجف آبادی) نماینده‌ی آیت‌الله منتظری به بند ۱ اوین مراجعه کرده و خواستار ملاقات با پنج نفر از مسئولان بند که توسط زندانیان برگزیده شده بودند می‌شود. در این ملاقات ناصری هشدار می‌دهد که در حسینیه‌ی اوین مسئولان زندان و مسئولان امنیتی، نمایشگاهی از وسایل مکشوفه در بندها از قبیل تیزی، چاقو، ابزارکار مانند موغار، درفش، تیغ اره، وسایل ورزشی چون میل ورزشی، دمبل و... که توسط زندانیان درست شده و در طول هفت سال گذشته حتا یک بار استفاده غیر معمول از آن‌ها نشده بود و مسئولان امنیتی به خوبی از آن آگاه بودند، تشکیل داده و مدعی شده‌اند که زندانیان با درست کردن این ابزارها در تدارک "اقدامات خطرناکی" هستند. وی خیرخواهانه از مسئولان انتخابی بند خواست به زندانیان گوشزد کنند که دست از اقدامات تحریک‌آمیز برداشته و از انجام اعتصاب و تحریم خودداری کنند. چرا که توطئه‌ی بزرگی علیه زندانیان در حال برنامه‌ریزی است.

Text of Montazeri's letter to Khomeini on 31 July 1988, complaining that mass execution of Mojahedin prisoners will only enhance their legitimacy and popular appeal

در اردیبهشت سه زندانی سیاسی مارکسیست که از چندی پیش به تقاضای خود به کارگاه اوین منتقل شده بودند، برای تجدید بازجویی به کمیته مشترک برده شده و شدیداً تحت فشار و شکنجه قرار گرفتند.

این سه نفر در بهمن ۶۶ اوضاع زندان را بحرانی ارزیابی کرده و برای اجتناب از روبرو شدن با اتفاقاتی که به زعم آنان احتمال وقوع آن می‌رفت تقاضای کار در کارگاه زندان اوین را می‌کنند. طبیعتاً این تقاضا در ابتدا با استقبال مقامات زندان روبرو می‌شود اما دو ماه بعد وقتی موضوع به گوش مأموران وزارت اطلاعات می‌رسد روی موضوع حساس شده و آن‌ها را به زیر فشار برده و تحت آزار و اذیت قرار می‌دهند تا در بیاورند که آیا آن‌ها بر اساس دستیابی به اطلاعات خاصی چنین رویکردی را انتخاب کرده‌اند و یا بر اساس تحلیل مشخصی به این کار مبادرت کرده‌اند؟

روز ۱۱ خرداد در زندان گوهردشت ۱۵۰ تن از زندانیان مجاهد را از سه بند مختلف جدا کرده و به اوین منتقل می‌کنند. به جای آن‌ها زندانیان ملی‌کش [9] را که در حدود ۱۵۰ زندانی مارکسیست و مجاهد هستند، به گوهردشت منتقل می‌کنند.

شاید در ابتدا می‌خواستند کشتار را در اوین انجام دهند و قصد اعدام زندانیان ملی‌کش را در آن مرحله نداشتند. به همین منظور زندانیانی را که روی آن‌ها بیش‌تر حساس بودند، به اوین منتقل کردند. ظاهراً این تغییر و تحولات مقدماتی بود که رژیم قبل از پذیرش قطعنامه و با توجه به شرایط، برای اجرای کشتار گسترده و تصفیه خونین فراهم می‌کرد.

آنچه مسلم است، در وادی امر و هنگامی که طرح کشتار را می‌ریختند، ابعادی را که بعدها کشتار زندانیان به خود گرفت، پیش‌بینی نمی‌کردند.

در روز ۱۲ خرداد، طی حکمی، خمینی برای مقابله با اوضاع درهم شکسته‌ی نیروهای ارتشی و بسیجی و سپاه و شکست‌های پی در پی در جبهه‌ها و عدم کارایی آن‌ها، هاشمی رفسنجانی را به عنوان جانشین و فرمانده‌ی کل قوا در همه‌ی امور مربوط به جنگ منصوب می‌کند. وی هم چنین در نامه‌اش صریحاً از دادگاه‌های نظامی جنگ و تنبیه متخلفان در هر رده و مقامی صحبت به میان می‌آورد.

در نیمه‌ی دوم تیرماه، شورای‌عالی قضایی طی اطلاعیه‌ای خبر از تنفیذ حکم اعدام ده تن از "مفسدین" داد.

روز ۲۷ خرداد ۲۰ نفر از زندانیان مجاهد به دستور عرب دادیار ناظر زندان به شدت مورد ضرب و شتم پاسداران قرار می‌گیرند.عرب پیش از آنکه دستور انتقال آن‌ها به سلول انفرادی و قطع ملاقات با خانواده‌هایشان را بدهد در حالی که با ضربات کابل بر سر و روی آن‌ها می‌زند می‌گوید: فکر می‌کنید موضوع به همین جا ختم می‌شود بگذارید امام فتوا دهد همه‌تان از کرده خود پشیمان خواهید شد. جرم زندانیان مزبور این است که به میل خود حاضر به شرکت در مصاحبه‌ی اجباری یک زندانی شدیداً تحت فشار قرار گرفته نمی‌شوند.

در روز ۳۰ خرداد ۶۷ حمله‌ی نیروهای ارتش آزادیبخش تحت نام چلچراغ آغاز می‌شود. در این عملیات شهر مرزی مهران سقوط می‌کند و هزاران نظامی به اسارات نیروهای ارتش آزادیبخش در می‌آیند. این عملیات ضربه بزرگی به ماشین نظامی رژیم وارد ساخته و زمینه‌ی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ را بیش از پیش آماده می‌کند.

در روز ۲۷ تیرماه ۶۷ در میان بهت و ناباوری بین‌المللی خمینی قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را می‌پذیرد. هر چند وی دو هفته قبل در نامه‌ی مورخ ۱۳ تیرماه ۶۷ خود به آیت الله منتظری نوشته بود: "امروز تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است. غفلت از مسائل جنگ خیانت به رسول‌الله (ص) است. " [10]

یک شنبه دوم مرداد بر خلاف انتظار، ملاقات بند ۱ گوهردشت را قطع کرده و آن‌ها از دیدار با خانواده‌هایشان محروم می‌شوند.

عصر همان روز ناصریان و لشکری در میان زندانیان سالن۱ حاضر شده و از آن‌ها می‌خواهند تا برای انتقال به ساختمانی در کنار کارگاه و جهاد زندان، کلیه‌ی وسایل‌شان را جمع‌آوری کنند.

زندانیان سالن ۱ کسانی بودند که در تقسیم‌بندی مسئولان زندان، "زرد" محسوب می‌شدند. موضوع انتقال زندانیان به بندی خارج از مجموعه‌ی بندهای گوهردشت و در کنار بند کارگاه و جهاد، مورد مخالفت افراد قرار می‌گیرد و اظهار می‌کنند که حاضر به زندگی در کنار زندانیان عادی که در کارگاه کار می‌کنند، نیستند.

ناصریان برای متقاعد کردن آن‌ها و خاموش کردن مخالفت‌شان، از موضعی بالا می‌گوید: ما شما را تواب به حساب نمی‌آوریم و تنها به علت بالا زدن چاه فاضلاب و مشکلاتی که در رابطه با فاضلاب زندان به وجود آمده است، مجبور به انجام این انتقال هستیم.

مطابق برنامه‌ی مسئولان رژیم، زندانیان این بند شامل کسانی که قرار بود قتل‌عام شوند، نبودند. پس باید آن‌ها را به بهانه‌ای دور می‌کردند. ساختمان کنار کارگاه بهترین مکان برای نیل به چنین مقصودی بود.

روز دوم مردادماه در زندان اوین تعدادی از زندانیان زن و مرد به سلول‌های انفرادی آسایشگاه منتقل می‌شوند.. مسئولان رژیم در حال تدارک آخرین مراحل کشتار هستند.

در روز سوم مرداد فرم‌هایی حاوی پرسش‌هایی پیرامون نام، نام خانوادگی، اتهام ، میزان محکومیت و... به کلیه‌ی زندانیان می‌دهند تا پر کنند، بعدها از این فرم‌ها در دادن حکم اعدام زندانیان استفاده می‌شود.

9- زندانیانی که مدت‌ها از پایان محکومیت‌شان گذشته بود و رژیم آزاد کردن آن‌ها را منوط به نوشتن انزجارنامه و انجام مصاحبه ویدئویی کرده بود. در جریان کشتار ۶۷ از ۷۵ زندانی ملی‌کش مجاهد ۷۲ نفر اعدام شدند.

10- خاطرات آیت‌الله منتظری، پیوست شماره‌ی ۱۴۰ صفحه‌های ۵۰۶ و ۵۰۷.

زندانیان دوبار دستگیری که در اوایل تیرماه به انفرادی منتقل شده بودند و در این روز قصد بازگرداندن آن‌ها را به بندهای عمومی داشتند، در میانه‌ی راه با تغییر تصمیم مقامات زندان روبه‌رو شده و دوباره به سلول‌های انفرادی برگردانده می‌شوند.

برخورد پاسداران و مسئولان زندان به یکباره تغییر کرده و در مقابل پرسش اتهام، وقتی با پاسخ "مجاهدین" روبه‌رو می‌شوند، هیچ واکنش حادی نشان نداده و لبخند رضایت‌بخشی نیز بر لبانشان پدیدار می‌شود! آن‌چه که مسلم است، تلاش وافر و غیر مستقیم آن‌ها برای تشویق افراد به اتخاذ چنین مواضعی است تا تعداد بیشتری را روانه‌ی جوخه‌های اعدام کنند.

در همین روز خمینی یک فرمان کشتار وسیع نظامیان را صادر می‌کند.در این حکم که پس از پایان جنگ صادر شده وی خطاب به علی رازینی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح فرمان می‌دهد که:

دادگاه ویژه تخلفات جنگ را در کلیه مناطق جنگي تشكيل و طبق موازين شرع -» بدون رعايت هيچ يك از مقررات دست و پاگير به جرايم متخلفان رسيدگي نماييد.

2- هر عملي كه به تشخيص دادگاه موجب شكست جبهه اسلام و يا موجب خسارت جاني بوده و يا مي‌باشد مجازات آن اعدام است . والسلام .
[11]

در روز سوم مرداد عملیات فروغ جاویدان ارتش آزادی‌بخش آغاز می‌شود. در مراحل اولیه مقامات رژیم از آن به عنوان حمله نیروهای عراقی به مناطق غرب کشور نام می‌برند.

روز چهارم مرداد به یک سری از زندانیان بند ۲ گوهردشت که از نظر مقامات زندان «سرخ» قلمداد می‌شوند ملاقات داده می‌شود و پس از آن ملاقات را متوقف کرده و بقیه‌ی خانواده‌ها موفق به دیدار فرزندانشان نمی‌شوند.

ظاهراً مسئولان امنیتی و قضایی تصمیم قطعی اجرای قتل‌عام را اتخاذ کرده و تردیدی ندارند که اخبار عملیات، از طریق افرادی که به ملاقات می‌آیند، به زندانیان منتقل خواهد شد و نسبت به نتیجه‌ی آن که بالارفتن روحیه‌ی زندانیان است، یقین دارند. این چیزی است که زندانبانان با جدیت به دنبال آن هستند تا میزان بالاتری از افراد را از دم تیغ بگذرانند.

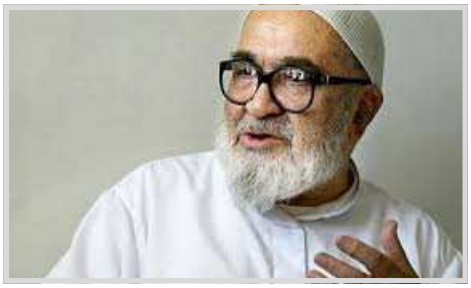

در حالی که به گفته‌ی آیت‌الله منتظری فرمان خمینی برای قتل‌عام زندانیان در روز ششم مرداد صادر شده اما صبح روز پنجم مرداد ۶۷ اطلاعیه‌ای روی درب زندان اوین مبنی بر این که ملاقات زندانیان به مدت دو ماه تعطیل است، زده می‌شود و عصر همان‌روز، هیئت کشتار زندانیان در اوین کار خود را آغاز می‌کند.

اعضای هیئت ویژه کشتار

هیئت ویژه برای اجرای فرمان خمینی مبنی بر کشتار زندانیان سیاسی در تهران مرکب بود از حسینعلی نیری، رئیس حکام شرع اوین، مرتضی اشراقی دادستان انقلاب اسلامی مرکز، مصطفی پور محمدی نماینده وزارت اطلاعات و سیدابراهیم رئیسی معاون دادستان انقلاب اسلامی مرکز. این هیئت را اسماعیل شوشتری رئیس سازمان زندان‌ها و تعدادی از بازجویان، دادیاران، مقام‌های امنیتی و انتظامی زندان‌های اوین و گوهردشت و رؤسای این دو زندان همراهی می‌کردند. در ترکیب اعضای هیئت کشتار تنها مرتضی اشراقی دادستان انقلاب مرکز معمم نبود. از قضا او تنها کسی بود که پس از فارغ شدن از کشتار نه تنها ارتقا نیافت بلکه به ریاست یکی از شعبات دیوان عالی کشور رسید.

این در حالیست که نیری به معاونت قضایی دیوان عالی کشور، پورمحمدی به جانشینی وزیر اطلاعات و سپس وزارت کشور، سیدابراهیم رئیسی به ریاست سازمان بازرسی کل کشور و معاون اولی قوه قضاییه و اسماعیل شوشتری به مقام وزارت دادگستری و معاونت قوه قضاییه رسیدند.

جدای از تصمیم‌گیری در مورد اعدام یا عدم اعدام زندانی، هنگام اجرای حکم اعدام یکی از اعضای هیئت شخصاً در محل حضور یافته و بر چگونگی اجرای آن نظارت می‌کرد.

عملیات فروغ جاویدان

11- صحیفه نور، مجموعه سخنرانی‌ها و پیام‌های خمینی جلد 21 - صفحه 102

ویژگی‌های کشتار ۶۷

کشتار گسترده زندانیان سیاسی در سال ۶۷ دارای چند ویژگی مهم است.

۱- کشتار در مرحله اول در مرداد ۶۷ زندانیان مجاهد را در سراسر کشور هدف قرار می‌دهد و سپس دامنه‌ی آن در شهریور ماه تا زندانیان مارکسیست گسترش می‌یابد.

بعداز ظهر پنجم مرداد هیئت منصوب از سوی خمینی کار خود را آغاز کرده و از روز ششم مرداد ماشین کشتار در زندان اوین به راه می‌افتد. این هیئت روز هشتم مرداد ۶۷ در زندان گوهردشت آغاز به کار می‌کند و طی روزهای ۸، ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۵ مرداد به کشتار زندانیان مجاهد در این زندان می‌پردازد. این هیئت بقیه روزها به کشتار زندانیان اوین مشغول بود.

کار این هیئت با یک وقفه ۱۱ روزه مواجه شده و از پنجم شهریور ۶۷ کار خود را با اعدام زندانیان مارکسیست از سر می‌گیرد و تا ۱۳ شهریور به کشتار آن‌ها می‌پردازد.

در زندان گوهردشت اعدام زندانیان مجاهد در مرداد متوقف شده و تنها تعداد معدودی از آن‌ها به همراه زندانیان مارکسیست در شهریور اعدام می‌شوند در حالی که در زندان اوین این روند تا ۱۳ شهریورماه که هیئت به کار خود پایان داد همچنان ادامه داشت.

۲- در شهرستان‌ها کشتار در حد زندانیان مجاهد باقی مانده و هیئتی برای کشتار زندانیان مارکسیست تشکیل نمی‌شود. [12]

۳- کشتار تنها زنان مجاهد را در بر می‌گیرد و زنان مارکسیست به دلایل ایدئولوژیک (زن مرتده طبق فتوای علمای شیعه و سنی اعدام نمی‌شود) مشمول این کشتار نمی‌شوند.

کشتار زندانیان مجاهد بر اساس اتهام محاربه با خدا و کشتار زندانیان چپ بر اساس اتهام ارتداد از دین خدا انجام می‌گیرد.

۴- حکم اعدام در زندان گوهردشت بلافاصله و بدون کمترین تأخیری به اجرا در می‌آمد. این تعجیل به خاطر اجرای فرمان خمینی بود که روی سرعت و قاطعیت تأکید کرده بود. پس از آن‌که یک صف ۶ تا ۱۲ نفره از زندانیان آماده می‌شد به دستور ناصریان دادیار و سرپرست زندان که فریاد می‌زد این‌ها را به بندشان ببرید، زندانیان را به محل اعدام که در سالن آمفی‌تئاتر زندان بود، هدایت می‌کردند. بسیاری از زندانیان تا لحظه ابلاغ حکم در سلول‌های مجاور آمفی‌تئاتر زندان اطلاعی از این که به دادگاه رفته و به اعدام محکوم شده‌اند، نداشتند.

۵- فرمان خمینی کلیه زندانیان مجاهد را در همه مراحل اعم از زیربازجویی، زیر حکم، کسانی که دوران محکومیت خود را سپری می‌کردند و یا مدت‌ها از پایان دوران محکومیت‌شان گذشته بود، در بر می‌گرفت.

وی در پاسخ فرزندش احمد که از سوی موسوی اردبیلی رئیس شورای عالی قضایی سؤالاتی را پرسیده بود روی موضوعات فوق تأکید کرده بود:

پدر بزرگوار حضرت امام مد ظله‌العالی، پس از عرض سلام، آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرتعالی در باره‌ی منافقین ابهاماتی داشته‌اند که تلفنی در سه سئوال مطرح کردند:

۱- آیا این حکم مربوط به آن‌هاست که در زندان‌ها بوده‌اند و محاکمه شده‌اند و محکوم به اعدام شده‌اند ولی تغییر موضع نداده‌اند و هنوز هم حکم در مورد آن‌ها اجرا نشده است، یا آن‌هایی که حتا محاکمه هم نشده‌اند، محکوم به اعدامند؟

۲- آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده‌اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده‌اند ولی بر سر موضع نفاق می‌باشند، محکوم به اعدام می‌باشند؟

۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین، آیا پرونده‌های منافقینی که در شهرستان‌هایی که استقلال قضایی دارند و تابع مرکز استان نیستند، باید به مرکز استان ارسال گردد، یا خود می‌توانند مستقلاً عمل کنند؟ فرزند شما احمد. [13]

پاسخ خمینی به سؤال فرزندش احمد:

بسمه تعالی، در تمام موارد فوق هرکس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها، در هر صورت که حکم سریع‌تر انجام گیرد، همان مورد نظر است. [14]

در ارتباط با زندانیان مارکسیست به نظر می‌رسد که هدف اصلی کشتار نابودی اعضای دو حزب توده و سازمان فدائیان خلق ایران- اکثریت که خود به دو شاخه تبدیل شده، بود.

یکی از دلایل اصلی که کشتار زندانیان مارکسیست در شهرستان‌ها در دستور کار قرار نگرفت، حضور این دسته افراد در زندان‌های تهران و کرج بود. اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی و فعالان اصلی حزب توده و بسیاری از کادرهای سازمان فدائیان خلق ایران- اکثریت از یک طرف به خاطر سیاست نزدیکی به اتحاد جماهیر شوروی که این دو گروه از جمله حامیان و وابستگان به آن بودند و از سوی دیگر به خاطر مواضع این دو گروه در حمایت از جمهوری اسلامی و سرکوب‌های وحشیانه گروه‌های سیاسی در سال‌های ۶۰ تا ۶۲ مشمول کشتارهای بیرحمانه رژیم در سال‌های قبل قرار نگرفته بودند و این دو تشکیلات دچار کمترین ضربه‌ها شده بودند.

این بار وابستگان به این دو جریان هدف اصلی کشتار قرار گرفتند و در کنار آن‌ها وابستگان به دیگر گروه‌های مارکسیستی نیز به قتل رسیدند.

۶- در زندان‌های اوین و گوهردشت تنها از شیوه‌ی دار زدن برای کشتار وسیع زندانیان استفاده شد. دلیل اصلی استفاده از دار، [15] تأکید سوره مائده بر کشتن از طریق حلق‌آویز است. در ضمن این شیوه در نگاه مقام‌های قضایی هم مخوف تر است و هم راحت تر و تمیز تر صورت می‌گیرد. پس از اعدام جنازه قربانیان در کیسه‌های برزنتی قرار داده شده و از طریق ماشین حمل گوشت از زندان خارج می‌شد.

12- در شهر رشت شش نفر، اصفهان چهارنفر و احتمالا یکی دو شهر دیگر چند زندانی چپ و غیرمجاهد به همراه مجاهدین در مردادماه به اتهام محاربه اعدام می‌شوند که رسیدگی به دلایل آن از حوصله‌ی مقاله‌ی حاضر خارج است.

13- متن کامل خاطرات آیت‌الله منتظری، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، صفحه‌ی ۵۲۰.

14- پیشین، صفحه‌ی ۵۲۰.

15 - در تبصره ماده‌ی ۱۴ آیین نامه نحوه اجرای احکام قصاص، رجم، قتل، صلب، اعدام و شلاق نیز آمده است که : « در صورتی که در حکم صادره نسبت به نحوه و کیفیت اعدام ، قصاص نفس و قتل ترتیب خاصی مقرر نشده باشد، محکوم به دار کشیده می شود»

چگونگی کارکرد هیئت منصوب از سوی خمینی

خمینی در فرمان خود برای کشتار زندان سیاسی تأکید کرده بود:

.»
کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجت‌الاسلام نیری دامت افاضاته(قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی(دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد.... رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است. قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند متعال را جلب نمایید. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است، وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند "اشدا علی‌الکفار" باشند. تردید در مسائل اسلام انقلابی، نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می‌باشد.16
«

به منظور اجرای فرمان خمینی، اولین پرسشی که از سوی هیئت پس از پرسیدن مشخصات زندانی مطرح می‌شد موضوع اتهام و نام گروهی که در رابطه با آن فعالیت کرده، بود.

در ارتباط با زندانیان مجاهد، اعضای هیئت حساسیت خاصی روی پاسخ آن‌ها داشتند. چنانچه زندانی نام سازمان خود را مجاهدین که دارای بار مثبت ایدئولوژیک است می‌گفت غالباً نیازی به ادامه پرسش و پاسخ احساس نمی‌شد و هیئت حکم خود مبنی بر اعدام زندانی را صادر می‌کرد. چنانچه زندانی نام سازمان خود را منافقین که مطلوب نظر هیئت بود و دارای بار منفی است، اعلام می‌کرد پرسش و پاسخ ادامه می‌یافت.

پرسش‌های بعدی مبنی بر درخواست عفو، محکومیت فعالیت‌ها و عملیات‌های مجاهدین و اعلام انزجار از این گروه بود. البته احتمال انجام این پرسش‌ها از گروه اول نیز می‌رفت اما اعضای هیئت ظاهراً با توجه به حکم خمینی و تأکید او روی «خشم»، «کینه انقلابی»، «بی‌رحمی» 17 و «قاطعیت» تصمیم خود را در همان ابتدا گرفته بودند. منظور از این پرسش ها تمیز دادن موقعیت زندانیانی بود که به نظر هیئت هنوز از نقطه نظر احساسی و یا فکری از مجاهدین حمایت می‌کردند.

به هنگام حضور زندانی نزد هیئت پرونده‌ی بازجویی و همچنین پرونده دوران زندان وی نیز آورده می‌شد. گاه اعضای هیئت به مواردی از پرونده اشاره کرده و خواهان توضیح فرد می‌شدند. زندانیان مجاهد در صورتی که حتا نوشتن انزجارنامه را می‌پذیرفتند، بارها نزد هیئت برده می‌شدند و مورد پرسش در رابطه با مصاحبه ویدئویی، مصاحبه درجمع قرار می‌گرفتند و این کار تا مرز مطرح کردن همکاری اطلاعاتی در تهران ادامه می‌یافت تا حتی‌الامکان کسی از دستشان در نرود. این همکاری می‌توانست نام بردن از یک زندانی سرموضع و یا دادن اطلاعاتی در مورد دوست و یا همبند پرسش شونده باشد. 18

داشتن آثار شکنجه روی بدن و یا نقص عضو در اثر شکنجه فارغ از پاسخ‌های فرد می‌توانست یکی از دلایل صدور حکم اعدام او باشد. یکی از اهداف این هیئت از بین بردن آثار جنایات قبلی بود.

در روزهای اول تلاش زندانبانان و اعضای هیئت بر این پایه بود به افراد بقبولانند که "هیئت" مزبور برای "عفو" زندانیان آمده است. بر همین پایه، پاسداران دستور داشتند که به هیچ روی به ضرب و شتم زندانیان نپرداخته و در مقابل زندانیانی که اتهام خود را "مجاهدین" اعلام می‌کنند، خونسردی نشان دهند.

هدف‌شان این بود که افراد هرچه روشن‌تر و بیش‌تر نظرهایشان را بیان کنند تا کار آنان را در تشخیص "سره" از "ناسره" راحت‌تر کند.

سوال و جواب‌هایی که لشکری معاونت امنیتی و انتظامی زندان و پاسداران همراهش قبل از دسته بندی و ارجاع زندانیان مجاهد نزد هیئت می‌کردند با هیچگونه فشاری همراه نبود.

16- متن کامل خاطرات آیت‌الله منتظری، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، صفحه‌ی ۵۲۰.

17- ناصر منصوری که فلج قطع نخاعی بود، روی برانکارد توسط مسئولین بهداری زندان گوهردشت نزد هیئت برده شد و به همان شکل برای اعدام به حسینیه زندان انتقال یافت. محسن محمدباقر که از دو پا فلج بود و در فیلم »غریبه و مه «ببهرام بیضایی کارگردان بزرگ ایرانی بازی کرده بود با کمک دو عصا به محل اعدام برده شد. کاوه نصاری که از صرع پیشرفته رنج می‌برد و در اثر ضربه مغزی گذشته‌اش را فراموش کرده بود قلمدوش ظفر جعفری افشار، یک زندانی دیگر به محل اعدام برده شد. پس از اعدام هر سری از زندانیان، اعضای هیئت و مجریان حکم از سوی مقامات زندان به میمنت نابودی دشنمان نظام به صرف شیرینی و کیک دعوت می‌شدند. گاه برای اعمال فشار روانی به زندانیانی که در راهرو مرگ شاهد اعدام دوستانشان بودند و نوبت خود را انتظار می‌کشیدند نیز شیرینی و کیک تعارف می‌کردند.

18- من خود چهار بار به دادگاه برده شدم و وعده‌ام داده و ند که بو بار ه به ـدلگ ها فراخوانده خواهم شد، اما به علت متوقف شدن پروسه اعدام ز ندا یان مجا هد ن از زن رهایی یافتم. در روزهایی که من در راهرو مرگ از نزدیک شاهد بودم، حتا یک مورد از همکاری نیز دیده نشد.

دلایل اصلی گسترده تر بودن کشتار در زندان اوین

علی‌رغم این که اعضای اصلی و تصمیم‌گیرنده‌ی هیئت مرگ در اوین و گوهردشت یکسان بودند، با این حال میزان خشونت و سبعیت به کار گرفته شده در اوین بیش از گوهردشت بود. برای مثال از ۱۵۰ زندانی مجاهد مرد بند ۴ اوین ۱۴۳ نفر و همه‌ی زندانیان زن مجاهد بند ۳ زنان(حدود ۴۰ نفر) به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند. در حالی که از ۱۸۵ زندانی بند ۲ گوهردشت ۱۲۰ زندانی اعدام شدند. [19] در زندان گوهردشت حدود یک سوم کسانی که به دادگاه رفتند زنده بازگشتند در حالی که در اوین کمتر از ۱۰ درصد زنده ماندند. این تفاوت به دلایلی که از پی می‌آید بستگی داشت:

۱- سیطره‌ی بیشتر وزارت اطلاعات در زندان اوین و تلاش مستمر بازجویان و مسئولان اطلاعاتی در خلال کار هیئت قتل‌عام، برای اعدام هر چه بیشتر زندانیان. آن‌ها با اشراف کامل نسبت به وضعیت زندانیان، تلاش وافری به خرج می‌دادند تا هیئت را به نقطه‌ی صدور رأی اعدام در مورد زندانی برسانند. در گوهردشت نیز آن‌جا که کار به زندانیان متهم کرج می‌رسید، به علت حضور نادری و فاتح دادستان و مسئول اطلاعات کرج و شناخت آن‌ها از تک- تک زندانیان، در موقعیت به مراتب دشوارتری نسبت به دیگر زندانیان قرار می‌گرفتند.

۲- در اوین، زندانیان مجاهد مدتی پیش از برده شدن به دادگاه، فرمی را حاوی ۲۵ سؤال که در آن نظر زندانی در رابطه با ریزترین موارد خواسته شده بود، پر کرده بودند و این هنگامی بود که زندانیان هنوز در جو قتل‌عام و اعدام قرار نداشتند و موقعیت را درک نکرده بودند. بر اساس پاسخ‌های زندانی به سؤال‌ها، اعضای "هیئت" می‌توانستند به ارزیابی دقیق‌تری از زندانی و مواضع او برسند و خواسته‌هایشان را بالاتر ببرند. در گوهردشت از چنین سؤال و جواب‌های مکتوبی که چون سندی می‌توانست برای صدور حکم اعدام زندانی مورد استفاده قرار گیرد، خبری نبود و این مسئله دست زندانی را برای مانورهای احتمالی بعدی باز می‌گذاشت.

۳- موضع زندانیان مجاهد در زندان اوین، بالاتر و شدیدتر از موضع زندانیان گوهردشت بود. این مسئله تا حدودی برمی‌گشت به ارتباط زندانیان اوین با افراد تازه دستگیرشده و انتقال جو و تحلیل‌های جدید از گروه‌های سیاسی به داخل زندان و احساسی شدن فضای اوین.

میزان اعتصاب و تحریم غذا، هواخوری، ملاقات و فروشگاه در اوین بیشتر از گوهردشت بود و زندانیان هر روز به گونه‌ای در جدال با زندانبانان بودند. این مسئله موجب می‌شد که زندانیان اوین، به لحاظ روانی از امکان کمتری برای مانور و عقب‌نشینی در خلال کار "هیئت" ، برخوردار باشند.

۴- زندانیان اوین در بندهایی به سر می‌بردند که مانند جزیره‌هایی بی‌ارتباط و جدا از هم بودند. حال آن که در گوهردشت ارتباط نسبی بین بندها موجود بود. و مهمتر آن که هنگام قرار گرفتن در پروسه‌ی کشتار، زندانیان از امکان گرفتن ارتباط با یکدیگر تا حدودی برخوردار بودند. این مهم در اوین به حداقل می‌رسید. زندانیان در اوین، در سلول‌های انفرادی نگاهداری می‌شدند، اما در گوهردشت بیشتر در اتاق‌های دربسته، به صورت چند نفری و یا در بعضی فرعی‌ها به سر می‌بردند. این مسئله، به آن‌ها امکان می‌داد تا علاوه بر رد و بدل کردن اخبار و اطلاعات، موضوع را بررسی کرده و به نظر واحدی در برخورد با اعضای "هیئت" و سؤالاتشان برسند. زندانیان در اوین از همه‌ی این امکان‌ها محروم بودند.

۵- زندانیان مجاهدی که در اوین به دادگاه برده می‌شدند، ابتدا به ساکن موضوع را امری غیرعادی تلقی نمی‌کردند. چرا که حضور اعضای هیئت در اوین عادی بود. برای مثال در بهمن‌ماه ۶۶، بسیاری از زندانیان مجاهد را جهت بازجویی به قسمت "آسایشگاه" برده بودند و این می‌توانست در راستای همان برخوردهای قبلی تلقی شود. در روز شش مرداد کلیه‌ی زندانیان بند ۱ را به سلول‌های ۲۰۹ منتقل کرده بودند و شب اکثریت آن‌ها را بازگردانده بودند! تعدادی از زندانیان برخورد با اعضای "هیئت" را در راستای نقل و انتقال به زندان‌های کرج ارزیابی می‌کردند. از جمله، مواردی بود که افراد به دوستانشان سلام رسانده و پیغام داده بودند که به "کانون" [20] و گوهردشت منتقل می‌شوند. حال آن که حضور اعضای هیئت در گوهردشت از همان ابتدا شک برانگیز بود و زندانیان را به هوشیاری و مراقبت بیشتر وا می‌داشت.

۶- در مقطع اعدام‌ها، زندانیان مجاهد در اوین اتهام خود را "هوادار مجاهدین" اعلام می‌داشتند. در واقع مدت‌ها بود که بحث احراز هویت را پشت سر گذاشته بودند و زندانبانان نیز تا حدودی این مسئله را پذیرفته بودند، در حالی که در زندان گوهردشت زندانیان هنوز در ابتدای راه بودند و این موضوع گسترش نیافته بود.

۷- زندانیان مجاهد در اوین تحلیل‌شان نسبت به شرایطی که در آن بودند، در مقایسه با زندانیان مجاهد گوهردشت واقعی نبود. این مسئله حتا در رابطه با زندانیان ملی‌کش مجاهد که از اوین به گوهردشت منتقل شده بودند نیز صادق بود. آن‌ها تا روزهای آخر نیز برخلاف دیگر زندانیان مجاهد، تصور می‌کردند که رژیم قصد آزادی آن‌ها را دارد و به زعم خود از پذیرش "شرایط دادستانی" برای آزادی از زندان که همانا نوشتن انزجار نامه یا انجام مصاحبه ویدئویی بود سر باز می‌زدند.

غافلگیری و عدم شناخت کافی از وضعیت جدید

در زندان گوهردشت، طی روزهای اول قتل‌عام(۸، ۹ و ۱۲ مردادماه) اکثر زندانیان بدون اطلاع از ماهیت "هیئت" و دستور کار آن، به سؤال‌های آن‌ها پاسخ می‌دادند که تا حدودی نزدیک به مواضع اصلی‌شان بود. این پاسخ‌ها بیشتر به اعدام زندانی منجر می‌شد. حتا آن‌هایی که نسبت به ماهیت هیئت آگاهی داشتند، از کم و کیف و کارکرد آن شناختی نداشتند و از آمادگی لازم برای برخورد با آن برخوردار نبودند.

به سختی می‌شد این واقعیت را هضم کرد فردی که در شرف آزادی بوده و یا مدت‌ها از پایان حکمش گذشته، پس از یک محاکمه‌ی چند دقیقه‌ای به اعدام محکوم شده و دقایقی بعد حکم صادره در مورد او اجرا شود.

از روز ۱۵ مرداد به بعد، کم کم زندانیان در جریان ماوقع قرار گرفته و هریک با توجه به شناخت نسبی‌ای که پیدا کرده بودند، به پرسش‌های اعضای "هیئت" پاسخ می‌دادند. حتا در این روز نیز عده‌ی زیادی برداشت واقعی و درستی از موضوع نداشتند. آن‌ها نسبت به میزان شقاوت رژیم و این‌که حکم خمینی همه را شامل می‌شود، دچار ذهنیت بودند. بعضی از افراد، به ویژه کسانی که دارای پرونده‌های سبک‌تری بودند و یا در معرض پایان محکومیت بودند، تصور می‌کردند که "هیئت" از آزاد کردن آن‌ها سر باز زده و یا در بدترین حالت احکام جدیدی برایشان صادر خواهد شد.

پیش از این، چنان‌چه بارها از سوی رژیم تبلیغ شده بود، تصور عمومی بر آن بود که قتل‌عام زندانیان را از طریق انداختن نارنجک در سلول‌ها و... انجام خواهند داد. بردن افراد به دادگاه و تصمیم‌گیری دوباره از سوی اعضای "هیئت"، کسانی را که دارای احکام سبکی بودند، دچار این ذهنیت می‌کرد که شاید قصد دیگری به جز قتل‌عام زندانیان در کار است!

19- این رقم تقریبی است ممکن است چند نفر بالا و پایین شود.

20- کانون کارآموزی کرج، در سال‌های ۶۳-۶۲ مدتی به عنوان زندان مورد استفاده قرار گرفته بود.

در روز ۱۸ مرداد زندانیان "بند ۱ کنار جهاد"، به تصور این‌که قصد تعویض بندشان را دارند، به سؤال‌های اعضای "هیئت" پاسخ دادند و ۳۰ نفر از آن‌ها به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند.

از روز ۱۸ مرداد به بعد اعضای "هیئت" با شناختی که از زندانیان به دست آورده بودند، تلاش می‌کردند با فراخواندن دوباره‌ی آن‌ها و با طرح خواسته‌های جدید، در رابطه با آن‌ها تصمیم‌گیری کنند. اکثر زندانیان در خلال روزهای بعد از این تاریخ، برای بار دوم، سوم و چهارم به دادگاه رفته و به علت نپذیرفتن شروطی مانند انجام مصاحبه‌ی ویدئویی، مصاحبه در حضور جمع، کار در جهاد زندان، عدم معرفی زندانیان سرموضع، عدم پذیرش همکاری اطلاعاتی به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند.

تعدادی از زندانیان مجاهد در زندان‌های اوین و گوهردشت در برخورد با مطرح شدن شروط جدید از سوی دادگاه، و یا آگاهی اعدام دوستانشان موضع اتخاذ شده‌ی قبلی خود را نیز نفی کرده و بر خلاف انتظار اعضای هیئت، به دفاع از مواضع مجاهدین پرداختند. البته تعداد این دسته افراد زیاد نبود ولی نشان از عدم تسلیم زندانیان در برابر خواسته‌های رژیم داشت. تعدادی از زندانیان نیز پس از آگاهی از قتل‌عام دوستانشان، در شرایط روحی بسیار سختی گرفتار آمده بودند و عقب‌نشینی در برابر رژیم را جایز نمی‌شمردند.

زندانیان مارکسیست حتا آن‌هایی که به ماهیت کار هیئت آشنا بودند از آن‌جایی که از نیمه سال ۶۳ به خاطر انجام فرایض دینی تحت فشار نبودند، نمی‌توانستند تصور کنند اعلام این که نماز نمی‌خوانند و یا اعتقادی به آن ندارند می‌تواند باعث اعدامشان شود.

چگونگی اطلاع کشتار زندانیان به خانواده‌ها

نظام جمهوری اسلامی پروژه‌ی کشتار ۶۷ را در عین غافلگیری زندانیان سیاسی، گروه‌های سیاسی و مردمی که خوشحال از پایان جنگ و مصائب آن بودند به مرحله‌ی اجرا گذاشت. این کشتار با قرنطینه کردن و ممنوعیت رفت و آمد به داخل زندان به صورت مخفیانه انجام شد.

اما برای همیشه نمی‌شد اخبار آن را از خانواده‌ی زندانیان سیاسی و جامعه پنهان داشت. هرچند طی دوران کشتار ملاقات زندانیان سیاسی قطع بود اما مقامات قضایی هر روز با هجوم خانواده‌های نگران و مضطرب روبرو بودند و می‌بایستی به انتظار آنان پایان می‌دادند.

از اواخر مهرماه ۶۷ ملاقات زندانیان زنده مانده از سرگرفته شد و به تعداد محدودی از زندانیان ملاقات داده شد. هنوز خبر کشتار زندانیان در جامعه پخش نشده بود و خانواده کشته شدگان نیز خبر از اعدام فرزندانشان نداشتند. زندانبان‌ها می‌خواستند به طور جسته و گریخته و غیررسمی ابتدا خبر از طریق زندانیان در ملاقات منتشر شود تا آمادگی نسبی در خانواده‌ها و جامعه پدید آید.

در این مرحله مسئولان زندان در پاسخ به خانواده‌هایی که فرزندانشان اعدام شده بودند، می‌گفتند: وی در انفرادی به سر می‌برد و یا ممنوع‌الملاقات است و آن‌ها را در حالت خوف و رجا نگاه می‌داشتند. گاهی برای نشان دادن حسن نیت و راضی کردن خانواده، مبادرت به گرفتن پول و لباس برای زندانیانی که می‌دانستند اعدام شده‌اند، می‌کردند.

از اواخر آبان‌ماه، به شکل محدود و در آذرماه به شکل وسیعی خبر اعدام زندانیان را به خانواده‌هایشان دادند.

دست‌اندرکاران پروژه تهران را به بخش‌های مختلف تقسیم کرده و از طریق کمیته‌های محل به خانواده‌ها ابلاغ می‌کردند تا در روزی مشخص به کمیته مراجعه کنند. به هنگام مراجعه خانواده، مقامات کمیته ساک محتوی مقداری لباس، به خانواده تحویل داده و مدعی می‌شدند که فرزندشان به خاطر شورش در زندان، پافشاری بر دفاع از عقایدش و ... اعدام شده است. آن‌ها همچنین خانواده‌ها را مورد تهدید قرار می‌دادند تا از برگزاری هرگونه مراسم بزرگداشت و یادبودی برای فرزندانشان خودداری کنند.

تهدید مسئولان رژیم ساده بود و گویا: ممکن است با واکنش شدید روبه‌رو شده و دیگر عزیزان‌تان نیز به سرنوشت فرزند از دست‌رفته‌تان گرفتار آیند.

تعداد معدودی از خانواده‌ها را نیز به اوین احضار کرده و خبر اعدام فرزندانشان را به آن‌ها داده بودند.

برخورد مقامات سیاسی و قضایی رژیم با کشتار ۶۷

پس از انتشار خبر کشتار زندانیان در جامعه، به منظور به انفعال کشیدن افکار عمومی برانگیخته شده، ابتدا رفسنجانی در ۱۱ آذرماه ۶۷، به میدان آمده و به شیوه‌ی مألوف رژیم منکر قتل‌عام زندانیان شد. وی در دیدار با مسئولان وزرات اطلاعات و آدمکشان حرفه‌ای این رژیم که خود بهتر از هر کس در جریان کشتار زندانیان بودند و این جنایت به دست خودشان انجام گرفته بود مدعی شد که:

این تبلیغات کذب و عجیب و غریبی که در اروپا و کشورهای غربی منافقین راه انداخته‌اند که چند هزار نیروهای آن‌ها در ایران اعدام شده است... هدف شان این است که خودشان را از بن بست بیرون بیاورند [21]

پنج روز بعد خامنه‌ای رئیس جمهوری اسلامی که به مناسبت ۱۶ آذر، روز شهادت سه دانشجوی مبارز به دست نیروهای شاه، به دانشگاه تهران شتافته و در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با دانشجویان شرکت کرده بود، در پاسخ به سؤال مکتوب یکی از دانشجویان که "علت اعدام‌های دست جمعی در ایران" را جویا شده بود، به صراحت مسئولیت آن را پذیرفته و بی آن‌که وسعت اعدام‌ها را انکار کند، گفت:

مگر ما مجازات اعدام را لغو کردیم؟ نه! ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام را داریم برای کسانی که مستحق اعدامند... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان با حرکات منافقین که حمله‌ی مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی ... ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نبات ببرند؟ اگر ارتباطش با آن دستگاه مشخص شده، باید چه کارش کرد؟ او محکوم به اعدام است و اعدامش هم می‌کنیم. با این مسئله شوخی که نمی‌کنیم [22]

[21]- روزنامه‌ی رسالت، ۱۲ آذرماه ۱۳۶۷.

[22]- رادیو رژیم ۱۵ آذر و روزنامه‌ی رسالت ۱۶ آذرماه ۶۷

و رفسنجانی در همین روز دوباره به صحنه آمد و این بار بر خلاف چند روز قبل مسئولیت کشتار زندانیان سیاسی را پذیرفت، اما به دروغ مدعی شد که زندانیان در بند و محصور می‌خواستند در سراسر کشور یک کار تخریبی انجام دهند:

افرادی هستند که خیانت می‌کنند، مستحق مجازاتند خوب اعدام می‌شوند. مثلا همین جریان اخیر عملیات مرصاد که اتفاق افتاد، مسئولان، با اسیرانی که از آن‌ها گرفتند، در آوردند... روشن شد که کسانی بودند در داخل کشور که معترف بودند با این جنایتی که مشترکا عراق و منافقین بعد از اعلام آتش بس انجام دادند.... بنا داشتند در کشور یک کار تخریبی وسیع را انجام دهند، خوب آن‌ها مجازات شدند. 23

عبدالکریم موسوی‌اردبیلی، 24 رئیس شورای‌عالی قضایی وقت رژیم در حالی که بنا به اسناد منتشر شده از سوی آیت‌الله منتظری فرمان اعدام کلیه زندانیان مجاهد را فارغ از این که در کدام مرحله از بازجویی، بازپرسی، دادرسی، منتظر محکومیت، دوران تحمل کیفر، پایان محکومیت و... قرار دارند دریافت کرده بود، به دروغ مدعی شد که تنها زندانیانی اعدام شده‌اند که از سال‌ها پیش حکم اعدام گرفته بودند:

افراد زیادی از آن‌ها محاکمه شده بودند و حکمشان تأیید شده بود اما به خاطر روال عادی و این‌که تا آخرین مرحله فرصت توبه و بازگشت به آن‌ها داده می‌شود اجرای حکم به تعویق می‌افتاد. اما متأسفانه این افراد نه تنها اصلاح نشدند بلکه از طرق مختلف در زندان دست به تحریکاتی زدند که این تحریکات پس از عملیات مرصاد به اوج خود رسید و به این ترتیب عناد خود را با نظام به اثبات رساندند و آدم محکومی که حکم محکومیتش تأیید شده و به او نیز فرصتی برای اصلاح شدن داده‌اند تازه در زندان مأمور زندان را کتک می‌زنند. 25

علی‌اکبر محتشمی مؤسس حزب‌الله لبنان و وزیر وقت کشور و از نزدیکان محمد خاتمی به دروغ ادعا کرد:

جرائمی وجود دارد که مستحق اعدام می‌باشد و طبق قانون، هر گروهی که سلاح بردارد و آدم بکشد مستحق اعدام است و در نتیجه طبیعی است که مجاهدین مجازاتشان اعدام باشد. تمام شایعاتی که درست شده مربوط به کسانی است که در عملیات مرصاد اعدام شده‌اند..... برای فیصله دادن به این مسئله باید بگویم که تمام کسانی که دستگیر شده‌اند یا کسانی که به آن‌ها پیوستند اعدام شده‌اند. 26

مجید انصاری رئیس سابق سازمان زندان‌ها و نماینده مجلس و از همراهان و نزدیکان محمد خاتمی نیز در یک موضع‌گیری سخیف گفت:

عده‌ای از زندانیان در زندان تشکیلات داشتند که پس از عملیات مرصاد کشف شد. لذا اینان که تعداد بسیار کمی بودند پس از عملیات اعدام شدند. 27

علی اکبر ولایتی، وزیر خارجه وقت نیز در مصاحبه با روزنامه فرانسوی لوپوئن گفت:

در این کشور کسانی که (اقدام به مبارزه‌ی مسلحانه می‌کنند) باید کشته شوند و این قانون است... زندانیانی که در این ماه‌های اخیر اعدام شده‌اند مجاهدین خلق بوده‌اند که سعی داشتند به داخل ایران پیشروی کنند. سایر اعدام شدگان نیز به قتل شخصیت‌های سیاسی اعتراف کرده بودند. 28

چنانچه ملاحظه می‌شود مسئولان سیاسی و قضایی جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند قتل‌عام شدگان را دستگیرشدگان عملیات فروغ جاویدان ارتش ازادیبخش که رژیم از آن به عنوان «مرصاد» نام می‌برد معرفی کنند در حالی که قتل‌عام شدگان در بین سال‌های ۶۵-۶۰ دستگیر شده و تعداد قابل توجهی از آنان دوران محکومیت‌شان نیز سر آمده بود. از این ها گذشته نزدیک به ۴۰۰ تن از قتل‌عام شدگان زندانیان مارکسیست هستند که به اتهام ارتداد از دین اسلام اعدام شدند. در میان آن‌ها پیرمردهای توده‌ای هستند که به سختی قادر به انجام کارهای فردی خود بودند.

23- رادیو رژیم، ۱۶ آذرماه ۶۷

24- وی هم‌اکنون یکی از مراجع تقلید رژیم است و از او به عنوان «اصلاح‌طلب» یاد می‌شود.

25- روزنامه کیهان، ۲۰ آذر ۶۷

26- مصاحبه با هفته‌نامه‌ی لبنانی المستقبل چاپ پاریس فوریه ۸۹ برابر با ۶ اسفند ۶۷.

27- کیهان ۲۸ اردیبهشت ۶۸.

28- روزنامه فرانسوی لوپوئن ۱۷ بهمن ۶۷

جنازه قربانیان در کجا دفن شده است

این سؤالی است که پاسخ مشخصی برای آن وجود ندارد. حداقل ۴۰۰۰ نفر در این کشتار جان خود را از دست داده‌اند ولی همه چیز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. مقامات قضایی همچنان حتا از دادن نشانی قبر واقعی قتل‌عام شدگان نیز خودداری می‌کنند.

به طور اجمالی به خانواده‌ی زندانیان مارکسیست گفته شده است از آن‌جایی که زندانیان مزبور نامسلمان بوده‌اند و دفن‌شان در گورستان مسلمانان امکان‌پذیر نیست آن‌ها را در گورستان خاوران در شرق تهران که گورستانی متروک و دورافتاده است دفن کرده‌اند. اما هیچ نشانی از محل دفن به خانواده‌ها نداده‌اند.

در سال ۶۸ پس از آن که قرار شد رینالدو گالیندوپل گزارشگر ویژه ملل متحد برای بررسی وضعیت نقض حقوق بشر به ایران بیاید برای اولین بار و در چند دوره پس از آن، مقامات قضایی به کمتر از حدود ۳۰ درصد از خانواده‌های زندانیان مجاهد نشانی قبرهایی را در گورستان بهشت زهرا به عنوان محل دفن اعدام شدگان ۶۷ دادند. این قبرها در اطراف قطعات ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶و ۱۰۸، که مربوط به متوفیان سال‌های قبل از ۶۷ است قرار دارند. در سال‌های اخیر به علت توسعه‌ی قطعات بعضی از این قبرها در وسط قطعه قرار گرفته‌اند.

سنگ قبرها توسط مقامات بهشت زهرا و بدون اطلاع خانواده‌ها کار گذاشته شده اند. تعدادی از این سنگ‌ها در سال‌های اخیر توسط خانواده‌ی قربانیان تعویض شده اند. تاریخ وفات نوشته شده روی سنگ‌ها ظاهراً تاریخی است که از سوی مقامات قضایی به بهشت زهرا اعلام شده است. این تاریخ‌ها تماماً غیرواقعی است.

http://در سال‌های اخیر در سایت شهرداری تهران به آدرس اینترنتی بخشی به جستجوی اموات گورستان بهشت www.tehran.ir/default.aspx زهرا اختصاص یافته است؛ اما نام افرادی که در سال ۶۷ اعدام شدند و دارای قبر اعلام شده در بهشت زهرا هستند در این قسمت نیامده است. بخش اطلاعات گورستان بهشت زهرا نیز در مراجعه‌ی حضوری افراد ناتوان از اعلام آدرس قبر این دسته افراد است. ظاهراً اطلاعات لازم در اختیار این بخش هم قرار داده نشده است.

ایرج مصداقی متولد ۱۳۳۹، تهران است. در آمریکا به همکاری با کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی برای احیای واحد جنبش دانشجویی پرداخت و مقارن پیروزی انقلاب به ایران بازگشت. وی از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ به اتهام هواداری از سازمان مجاهدین خلق به مدت ده سال در زندان‌های قزل‌حصار، اوین و گوهردشت به سر برده است.

پس از آزادی از زندان، در سال ۱۳۷۳ مجبور به فرار از ایران می‌شود. در خارج از کشور دوباره فعالیت‌های سیاسی ـ اجتماعی خود را از سر می‌گیرد.

سال‌ها در کمیسیون، و سوکمیسیون حقوق بشر ملل متحد، سازمان بین‌المللی کار، پارلمان اروپا به فعالیت در ارتباط با حقوق بشر و روشنگری در مورد جنایات رژیم پرداخته است.

وی در حال حاضر به صورت مستقل به فعالیت سیاسی و تحقیق می‌پردازد.

کتاب «نه زیستن، نه مرگ» را که تلفیقی از خاطرات و گزارش از زندان‌های جمهوری اسلامی است، در چهار جلد به نام‌های «غروب سپیده»، «اندوه قنوس‌ها»، «تمشک‌های ناآرام» و «تاطلوع انگور»، در سال ۲۰۰۴ میلادی در سوئد منتشر می‌کند.

وی سپس مجموعه‌ای از اشعار زندان در ارتباط با قتل‌عام ۶۷ را که در زندان از حفظ کرده بود با نام «برساقه تابیده کنف انتشار می‌دهد. کتاب‌های «دوزخ روی زمین» بررسی ریشه‌های ایدئولوژیک شکنجه در ایران، «نگاهی به سازمان بین‌المللی کار و نقض حقوق بنیادین کار در ایران» و مجموعه مقالات او در چهارجلد با نام «نگاهی با چشم جان» از دیگر آثار انتشار یافته ایرج مصداقی است. «رقص قنوس‌ها و آواز خاکستر» کتاب تحقیقی ایرج مصداقی در ارتباط با مستندسازی قتل‌عام ۶۷ است که به تازگی انتشار یافته است.

همچنین کتاب «سازمان ملل متحد و نقض حقوق بشر در ایران» آخرین کتاب اوست که در ۴۰۰ صفحه انتشار یافته است.

ایرج مصداقی به جز انتشار کتاب، صدها مقاله و گزارش در زمینه‌ی مسئله‌ی حقوق بشر و افشاگری بر علیه سیاست‌های ضد انسانی جمهوری اسلامی، در سایت‌های اینترنتی منتشر کرده است.

منبع: ایرج مصداقی

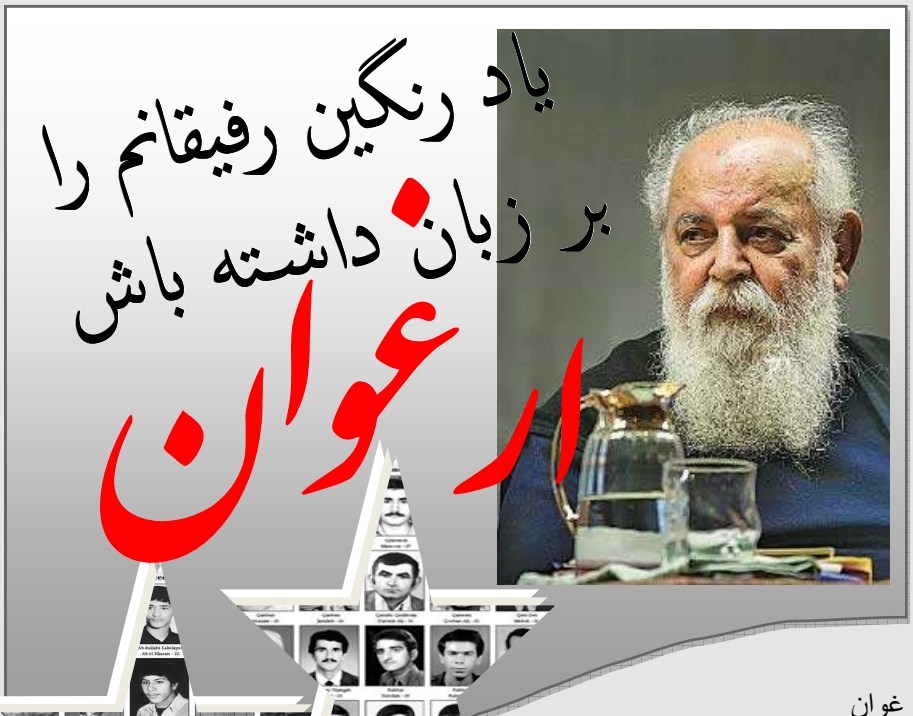

ارغوان
شاخه ی همخون جدا مانده
من
آسمان تو چه رنگ است
امروز؟
آفتابی است هوا؟
یا گرفته است هنوز؟

من در این گوشه که از دنیا
بیرون است،
آسمانی به سرم نیست،
از بهاران خبرم نیست،
آن چه می بینم دیوار است
آه، این سخت سیاه
آن چنان نزدیک است
که چو بر می کشم از سینه نفس
نفسم را بر می گرداند
ره چنان بسته که پرواز نگه
در همین یک قدمی می ماند
کورسویی ز چراغی رنجور
قصه پرداز شب ظلمانی است
نفسم می گیرد
که هوا هم اینجا زندانی است

هرچه با من اینجاست
رنگ رخ باخته است
آفتابی هرگز
گوشه چشمی هم
بر فراموشی این دخمه نینداخته است
اندر این گوشه ی خاموش فراموش
شده،
کز دم سردش هر شمعی خاموش شده،
یاد رنگینی در خاطر من گریه می انگیزد
ارغوانم آنجاست
ارغوانم تنها است
ارغوانم دارد می گرید
چون دل من که چنین خون آلود
هر دم از دیده فرو می ریزد

ارغوان
این چه رازی است که هر بار بهار
با عزای دل ما می آید؟
که زمین هر سال از خون پرستوها رنگین است؟
وین چنین بر جگر سوختگان
داغ بر داغ می افزاید

ارغوان
پنجه ی خونین زمین
دامن صبح بگیر
وز سواران خرامنده ی خورشید بپرس
کی بر این دره غم می‌گذرند؟

ارغوان

خوشه ی خون
بامدادان که کبوترها
برلب پنجره ی باز سحر غلغه می‌آغازند،
جام گلرنگ مرا
بر سر دست بگیر،
به تماشاگه پرواز ببر
آه بشتاب که هم پروازان
نگران غم هم پروازند

ارغوان

بیرق گلگون بهار
تو بر افراشته باش
شعر خونبار منی
یاد رنگین رفیقانم را
بر زبان داشته باش
تو بخوان نغمه ی ناخوانده من

ارغوان،
شاخه ی همخون جدا مانده من

هوشنگ ابتهاج

ه. ا. سایه

آیا در کشتار سال شصت و هفت، خود ما نیز مقصّریم؟

نویسنده همنشین بهار

گرچه دستگاه نظری و ارزشی آخوندها همیشه معطوف به تعئین تکلیف برای دیگران بوده و در سراسر فقه تکلیفی موجود، به اندازه یک ورق راجع به حقوق بشر بحث نشده و در تمام کتب فقهی از سطوح اولیه مثل «لمعه» و «شرایع» و «مکاسب»... تا کتب اجتهادی بالاتر مثل «حدائق» و «جواهر» و... یک فصل و حتی یک برگ راجع به حقوق انسان مطلب نمی‌بینیم، (رساله حقوق امام سجاد که از جمله در کتاب «تحف العقول» هم آمده، از مقوله دیگری است و در ضمن ربطی به فقه ایستای آخوندی ندارد)

ـ گرچه ریشه یابی آنچه پس از ملا خورشدن انقلاب بزرگ ضد سلطنتی شاهد بودیم و نیز ماهیت پوسیده و عقب مانده جریانی که از دخمه های ارتجاع به واگن انقلاب پرید و دو دستی به قدرت چسبید و همه را زیر گرفت و واگن را هم درب و داغون کرد و به گوشه ای انداخت، اکنون واضح تر شده است،

ـ گرچه (جدا از سران روحانیت و بازار)، دور و بر آیت الله خمینی را، معتقدین صاف صادق و ساده ای گرفته بود که از محروم ترین طبقات اجتماعی بر خاسته بودند، کسانی که حداکثر دلخوشی شان این بود که «ان شاء الله بعد از خرمن چینی یا فراغت از کار، به مشهد می‌رویم و به زیارت امام هشتم مشرف می‌شویم»، و در آنجا نیز، همّ و غمّی جز اینکه دست شان به حرم برسد نداشتند و اگر دری به تخته ای می‌خوْرد و اسم شان برای زیارت کربلا، یا حج عمره در می‌آمد عرش را سیر می‌کردند و و فرصت طلبان کلاش بر ذهنیت عاطفی و مذهبی همین مردم پاک که با دعای کمیل و ندبه و توسل و ختم انعام و زیارت عاشورا... خو داشتند، سوار شدند و شماری از آنان را به خبرچین و چماق دار و بازجو و شکنجه گر مبدل ساختند،

ـ گرچه عمله خشونت که پای طلب را به سنگ ستم می‌شکنند و در رسم عاشق کشی و شیوه شهرآشوبی از پیش کسوتان خود در ساواک شاه جلو می‌زدند، مست قدرت بودند و چشم تحلیل گر عقل کور شده و اصلاً خردی حاکم نبود که دست شلاق به دستان را ببندد،

ـ و گرچه در شقاوت استبداد دینی که با قرائت فاشیستی از دین، از آن ابزار بیداد ساخته، هرچه بگوییم و بنویسیم کم است.

اما باید پرسید:

آیا قتل‌عام زندانیان سیاسی در تابستان شصت و هفت، (و پیش از آن قتل‌عام‌های سال‌های آغازین دهه‌ی شصت)، بدون هیچ پیش زمینه‌ای، همین جوری یکباره از دل تاریخ میهن‌مان سر بر آوردند؟

البته این زمان است که حرف آخر را می‌زند و زمان احکم الحاکمین است، امّا، آنچه اکنون می‌توانیم به آن گریز بزنیم، این واقعیت بدیهی است که دنیا، دار مکافات است. ظلم بر دشمن، اگر به «حق کشی نسبت به دوست» و بیدادگری نیانجامد، همه کسانی را که به آن رضا می‌دهند به چاه وچاله می‌اندازد.

شکنجه دشمن، به شکنجه دوست راه می‌برد و تحریم و تکفیر آتشی است که اگر پا گرفت، خشک و تر نمی‌شناسد و نهادینه می‌شود.

اوائل انقلاب، هنگامیکه خلخالی ها با فتوای آیت الله خمینی «هویدا کشی» می‌کردند و از کسانی چون «عاملی تهرانی» و «فرخ رو پارسا» نیز نگذشتند، بیشتر ما با وجود اینکه علیه مرتجعین موضع گیری می‌کردیم، در این نقطه با مرتجعین مماس شدیم و با سکوت یا همنوایی خویش رضا دادیم تا مشروعه خواهان دور بر دارند و به ریش و سبیل علی مسیو و ستارخان و همه قهرمانان مشروطه بخندند، تا مفاهیم شناخته شده حقوقی لجن مال گردد و تفسیرات من در آوردی مفسد فی الارض و طاغی و باغی، که حتی با روح و جوهره کتب اربعه، صحاح سته، لمعتین و منابعی چون «وسائل الشیعه» و... نیز بیگانه است ـ جای آنرا بگیرد.

البته و صد البته امثال امیر عباس هویدا، که بخشی از هرم قدرت بوده و سیستم رژیم پیشین را روغن کاری می‌کردند، مقصر بودند، اما و چه امای بزرگی که نظایر هادی غفاری و پورنجاتی و عسکراولادی، روی های و هوی و شعارهایی چون «خلخالی خلخالی اعدامش کن» که ما نیز سر می‌دادیم، سوار شدند.

...

فراموش نمی‌کنم که حول و حوش عاشورای قبل از انقلاب، در مشهد یک ساواکی را دستگیر نموده و پوستش را کنده و به شکل فجیعی کشته بودند. (واقعاً پوستش را کندند)

از این تراژدی که حتی شیخ علی تهرانی به فریاد آمده بود که چرا؟ چرا؟...چرا؟ بسیاری کیف می‌کردند. بله، کیف می‌کردند. رئیس گارد دانشگاه مشهد را که خود معلول ستم بود، در روز روشن در دانشکده پزشکی دانشگاه مشهد شلاق زدند و بیشتر دانشجویان قبح نهفته در آن را ندیدند.

هیچکس به دود سیاه آتشی که بپا می‌شد توجه نداشت و فراموش می‌شد ظلم امروز، ظلمت فردا است.

آیا تخم کینه های کور را که از همان پشت بام مدرسه علوی پاشیده می‌شد، ما نیز بارور کردیم؟ آیا شکنجه و اعدام های سال شصت و به ویژه شصت و هفت را، خود ما نیز که قربانی اش بودیم، زمینه چینی نمودیم؟

آیا صرفاً آیت الله خمینی و امثال آخوند یزدی و یا آنها که سر طناب های دار، و یا گلنگدن ها را کشیدند، کارچاق کن اعدام های سال شصت و هفت بودند؟ آیا در درون هرکدام ما شاهی تبه کار و شیخی مکّار لانه ندارد؟ و ما، سر تا پا، پاک و طاهریم؟

هستیم و چون Raskolnikov «چه بسا هر کدام ما به نوعی یک «راسکول نیکف قهرمان کتاب جنایت و مکافات باید به خودمان بیآییم.

همنشین بهار

hamneshine_bahar@yahoo.com

آمران و عاملان قتل عام سال ۱۳۶۷

معرفی برخی از افرادی که نقش کلیدی در قتل عام زندانیان سیاسی داشته اند

مرتضی اشراقی: دادستان ضدانقلاب تهران و از اعضای اصلی کمیسیون مرگ

مصطفی پورمحمدی: نماینده وزارت اطلاعات در هیأت مرگ. معاون وزیر اطلاعات در دوران وزارت محمد محمدی ریشهری، علی فلاحیان و دری نجف آبادی. اولین وزیر کشور پاسداری احمدی نژاد، مشاور امنیتی خامنه ای و رئیس بازرسی کل کشور.

مجتبی حلوایی: معاونت انتظامی زندان اوین

در زمان قتل عامها، از نفرات اصلی اجرا کننده اعدامها بود. وی از پاسداران و شکنجه گران قدیمی زندان اوین می باشد که در کنار لاجوردی جنایات بسیاری علیه زندانیان مرتکب شده است. حلوایی سپس مسئول انتظامی و امنیتی زندان شد و در جریان قتل عامها نقش اصلی را در انتخاب زندانیان برای بردن به دادگاه و اعدام داشت.

ابراهیم رئیسی: معاون دادستان تهران و از اعضای اصلی کمیسیون مرگ، رئیس دادگاه ضدانقلاب رژیم برای گروه های سیاسی، رئیس دفتر بازرسی کشور. معاون ارشد قوه قضاییه.

محمد اسماعیل شوشتري

رئیس سازمان زندانها در زمان قتل عام زندانیان و از اعضای اصلی کمیسیون مرگ. وی به طور مستقیم در تصمیم گیری اعدام زندانیان نقش داشت و به پاس این خدمات، رفسنجانی وی را وزیر دادگستری کابینه خود در سال 68 نمود، وی همین سمت را در کابینه آخوند خاتمی نیز داشت.

محمد مقیسه ای: رئیس زندان گوهردشت در زمان قتل عام زندانیان سیاسی.

وی با نام مستعار ناصریان، ابتدا بازجوی سابق شعبه 3 اوین بود. از سال 64 دادیار قزلحصار و سپس گوهردشت شد. سال 66 رئیس زندان گوهردشت بود. وی فعالترین عنصر در قتل عامهای گوهردشت در سال 67 بود. او شخصاً تعداد قابل توجهی از زندانیان را در گوهردشت با دست خود بدار آویخت.

بسیاری از زندانیان از بند رسته، مقیسه ای را یکی از بی رحم ترین دژخیمان خمینی توصیف کرده اند. در دوران ریاست او در گوهردشت شنیع ترین شیوه های شکنجه در این زندان اعمال شد. یکی از جنایتهای او در گوهردشت چندین مورد تجاوز به زندانیان زن است. او این جنایت را به دیگر همدستان خود در زندان توصیه می کرد. در سال 69 سمت بازپرس در دادستانی ضدانقلاب رژیم (واقع در خیابان معلم تهران) را برعهده داشت.

علی مبشری

از حکام اصلی شرع و قدیمی در زندان اوین بود. در زمان قتل عامها در بعضی از دادگاهها که بنا به دلایلی، نیری نمی توانست شرکت کند، مبشری به جای او شرکت می کرد.

جعفر نیّری: رئیس دادگاههای انقلاب اسلامی تهران و رئیس هیأت کمیسیون مرگ. معاون رئیس دیوان عالی رژیم.

نیری به طور مستقیم توسط خمینی به عنوان رئیس «کمیسیون مرگ » در تهران انتخاب شد. او شخصاً فرمان اعدام بیش از 10000زندانی سیاسی را در جریان قتل عام سال1367 صادر کرده است. بر اساس خاطرات منتظری وی در نشستی به تاریخ 21مرداد سال67 گفته است: «ما تا کنون 750نفر را در تهران اعدام کرده ایم. 200نفر دیگر را هم به خاطر عقایدشان جدا کرده ایم و از شر آنها نیز خلاص خواهیم شد.»

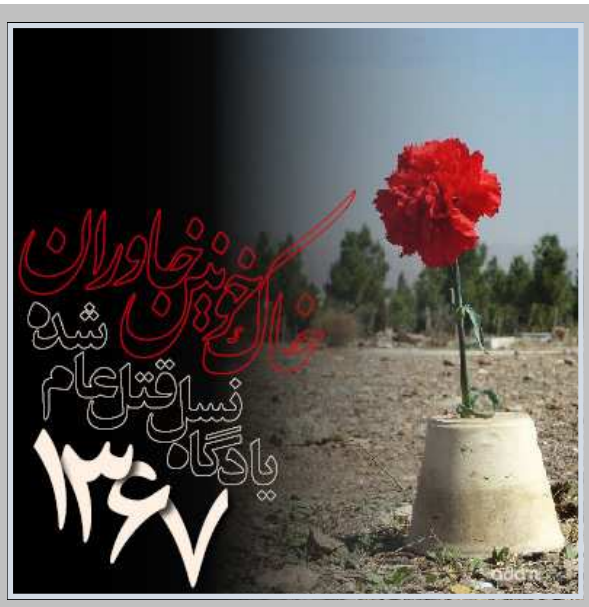

برای ارتباط با ما به آدرس اینترنتی زیر پیام بفرستید

post4iraneazad@gmail.com

منیره برادران

انتقام نه، عدالت آری

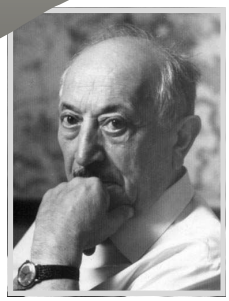

۲۰ شهريور ۲۰۰۵ سيمون ويزنتال در سن ۹۷ سالگي زندگي را وداع گفت. بازي سرنوشت بود يا دست قضا، كه او از اردوگاه هاي مرگ رژيم نازي جان بدر برد، عمري طولاني را پشت سر گذارد تا به دادخواهي از طرف ميليونها انساني برخيزد كه به كورههاي آدمسوزي سپردهشدند، دسته جمعي اعدام شدند يا از گرسنگي و سرما در اردوگاه هاي كار جان باختند.

سيمون ويزنتال در يك خانواده يهودي در اوكراين متولد شد. از جواني شاهد گرايشات يهودي ستيزي بود كه در زادگاهش و كشورهاي همسايه در حال گسترش بود. به دليل يهودي بودن از تحصيل در زادگاهش محروم شد. در پراگ به تحصيل در رشته مهندسي راه و ساختمان پرداخت و سپس به اوكراين برگشت و در حرفه خود مشغول به كار شد. در سال ۱۹۴۱ با اشغال اوكراين توسط ارتش آلمان نازي دستگير و روانه اردوگاه شد. سال ۱۹۴۵، كه توسط آمريكائي ها، نيمه جان از اردوگاه ماتهاوزن آزاد شد، ۱۲ اردوگاه را پشت سر گذاشته بود. او كه بارها در آستانه مرگ قرار گرفت، جزو اندك بازماندگان هولوكاست-كشتار يهوديان- بود. در پايان جنگ از ۱۴۹ هزار يهودي زادگاهش تنها ۵۰۰ نفر زنده مانده بودند و ويزنتال از خانواده وفاميل خود ۸۹ نفر را از دست داده بود.

بعد از رهائي از اردوگاه، سيمون ويزنتال مبارزه و تلاش خود را روي شناسائي جنايتكاران نازي متمركز ساخت، كاري را كه زماني كه هنوز در اسارت بود، آغاز كرده بود. براي او قابل قبول نبود كه مسئولين و مجريان جنايتهاي ضدبشري، كه به كشتار ميليونها يهودي و قوم سينتي و روما(كوليها)، معلولين، همجنسگرايان و صدها هزار كمونيست و مخالف سياسي انجاميده بود، بري از محاكمه و مجازات بمانند. از نظر او يك سيستم سياسي يك دستگاه انتزاعي و جدا از افرادي، كه آن را تشكيل ميدهند و قوانيناش را پيش ميبرند، نيست.

در سال ۱۹۴۷ سيمون ويزنتال "مركز اسناد يهوديان" را در شهر لنز اطريش بينان نهاد. كار اين مركز جمعآوري اسناد و مدارك جنايتهاي نازيها و اظهارات قربانيان بود. وظيفهاي بود بسيار بزرگ. قربانيان فقط به يك كشور محدود نميشدند: از سراسر اروپا، از يونان گرفته تا اوكراين، يهوديان- از كودك و پير، مرد وزن- جمع آوري شده و به اردوگاه هاي مرگ و كوره هاي آدم سوزي برده شده بودند. جنايتي با اين ابعاد به يك دستگاه عريض و طويل و بيشمار شريك و همدست نياز داشت. حال با پايان جنگ و شكست نازيها همگي آنها ناپديد شده بوند. سران و دست اندركاران با مشخصات جعلي گريخته بودند. ديگران به خانههاي خود باز گشته بودند، گوئي كه هيچ چيز اتفاق نيفتاده است. تعدادي حتي در شغلهاي پيشين باقي مانده بودند. سيمون ويزنتال زماني كار خود را آغاز كرد كه بدبختيها و دربدريهاي ناشي از جنگ هنوز تمام نشده بود. خيلي ها علاقه اي به باز شدن زخمهاي گذشته و يا تعقيب مسببين آن رنجها و زخمها نداشتند. چه آنها كه با سكوت و همراهي خويش بر جنايت چشم فروبسته بودند و چه قربانيان، كه ديگر توان براي يادآوري جهنم گذشته در خود نميديدند. مضاف بر اينها فضاي جنگ سرد باعث تغيير در صفآرائي هاي جهاني شده بود. متفقين و در راس آنها دولت آمريكا ديگر علاقه اي به ادامه محاكمات بينالمللي نداشتند. آنها خطر عمده را نيروهاي شوروي ميديدند.

در چنين فضائي ادامه كار "مركز اسناد يهوديان" با مشكلات زيادي مواجه بود. بسياري از همكاران ويزنتال در اين مركز، فعاليت خود را رها كرده بودند. در سال ۱۹۵۴ اين مركز خود را منحل و اسناد خويش را به مركز يادبود هولوكاست"يادواشم" در اورشليم واگذار كرد. ويزنتال اما يك پرونده را براي خود به .حفظ كرد: پرونده آدولف آيشمن، سازماندهنده طرح "نابودي قطعي يهوديان" كمك اطلاعات ويزنتال بود كه اين مرد در سال ۱۹۶۱ در بوئنوس آيرس شناسائي و بدنبال آن از طرف پليس اسرائيل دستگير و به اسرائيل برده شد. آيشمن پس از محاكمهاي طولاني در سال ۱۹۶۲ اعدام شد. محاكمه آيشمن، كه در آن او خود را بيگناه و تنها "ماموري وظيفه شناس" دانست، يك بار ديگر اين پرسش تاريخي را مطرح كرد كه چگونه انسان قادر است به چنان جنايت هولناكي دست يازد. اين محاكمه زمينه بحثها و كارهاي تحقيقي زيادي را فراهم ساخت. از جمله هانا آرنت، كه در تمام مراحل دادگاه حضور داشت، در اين باره كتاب نوشت و همچنين خود سيمون ويزنتال.

آنا فرانک Anne Frank

با اين حادثه اعتبار كار ويزنتال بيشتر شد و او توانست بار ديگر مركز اسناد را بازگشائي كند و اين بار در وين. ويزنتال كار شناسائي و رديابي جنايتكاران نازي را، كه با مشخصات جعلي توانسته بودند به كشورهاي ديگر بگريزند و بري از مجازات زندگي آرامي را شروع كنند، با شدت بيشتر از سرگرفت. ويزنتال با تلاشهاي خستگي ناپذير و با كنكاش در اسناد توانست- آنطور كه خود او در زندگينامهاش مينويسد- ۱۱۰۰ جنايتكار نازي را به دادگاه بكشاند. از جمله آنها: دستگيري فرمانده اردوگاه مرگ تريبلانكا و همچنين شناسائي مسئول لو رفتن و دستگيري خانواده آنا فرانك در مخفيگاهشان در آمستردام.

گاه در افكار عمومي از ويزنتال چهره اي ارائه ميشود كه بيشتر به يك كابوي ماجراجو شباهت دارد كه به دنبال انتقام خونهاي بيگناهي است كه ريختهشده اند. به داده اند. اما اين سيمون ويزنتال لقب "شكارچي يهوديها" يا "جان وين يهوديها" القاب حتي اگر از سر حسن نيت هم باشد، در مورد ويزنتال صدق نمي كند. هدف بود و زندگي خويش را او هرگز انتقامجوئي نبود. شعار او "دادخواهي، نه انتقام" وقف تحقق آن كرد. در اين راستا او مبارزي خستگيناپذير بود. به تحقيق و جمع آوري پرداخت، كتابها نوشت. ايجاد مركز اسناد، آنهم در كشوري كه يهوديان خود را به اتاقهاي گاز فرستاده بود، و نيز در زماني كه همه سكوت را ترجيح مي دادند، كاري بود بس بزرگ و در خدمت آينده. اگر جنايتكاران امروز و آتي بدانند و قربانيان باور بدارند كه جنايت بيمجازات نمي ماند، راهي براي تحول در جهان باز ميشود. در سال ۱۹۹٤، خود او در اين باره اظهار داشت: "تنها ارزش كار تقريبا ۵۰ ساله من هشدار به قاتلان فرداست."

سيمون ويزنتال مي دانست دادخواهي از قربانيان، كه او آن را هدف زندگيش قرار داده بود، راهي است بيانتها و همچنين در بطن خويش مبارزه اي است عليه فراموشي. صداي قربانيان هرگز وي را رها نكردند. او هميشه آن صداها را ميشنيد. گفتگوي زير، كه يك بار ويزنتال با دوست و همبندي سابق خود داشت، تائيد مي كند كه او مقابله با فراموشي را چون وظيفهاي مقدس براي خود مي دانست. دوست همبندي، كه حال جواهرفروشي ثروتمند بود، از ميهمان خود، ويزنتال ميپرسد: تو كه مي تواني براي مردم خانه بسازي و از اين راه ميليونر شوي، چرا اين كار را نمي كني؟

ويزنتال در پاسخ ميگويد: من و تو وقتي پس از مرگ به دنياي مردگان قدم گذاريم و آنها را ملاقات كنيم، آنها از ما خواهند پرسيد كه چه كردهايم. تو خواهي گفت:'من جواهر فروش شدم' ديگري خواهد گفت:' من به تجارت سيگار و قهوه روي آوردم' سومي: 'من خانه ساختم.' اما من خواهم گفت: ' من شما را فراموش 'نكردم.

كار سيمون ويزنتال برملا ساختن چهره واقعي جنايتكاران نازي و همكاران آنها بود در هر لباسي و در اين راه او مصلحتهاي سياسي را برنمي تابيد. او كه دوستان و همياران زيادي داشت، گاه منتقدين و مخالفان سرسختي هم مي يافت. در سال ۱۹۷۰ او با صدراعظم اطريش، برونو كرايسكي، كه خود يهودي بوده و در زمان قدرت گيري نازيها مجبور به فرار از كشور شده بود، درافتاد. چهار نفر از اعضاي كابينه ائتلافي او، با اسناد و مدارك ويزنتال متهم شدند كه در گذشته با نازيها همكاري كرده اند. كرايسكي و دوحزب بزرگ اطريش ويزنتال را بشدت مورد حمله و انتقاد قرار دادند. حتي به خود ويزنتال هم تهمت همكاري با نازيها زده شد كه با شكايت او به دادگاه پايان يافت. اين دعوا و جنجال سياسي بحثهاي زيادي را در جامعه دامن زد. مورد ديگر دخالت ويزنتال در حيات سياسي، دفاع از كورت والدهايم بود. اين اقدام نشان داد كه ويزنتال بر خلاف ادعاي مخالفانش نه "داوري خودراي و بيرحم"، بلكه هدفش روشن شدن حقيقت است. كورت والدهايم، وزير خارجه سابق اطريش و دبيركل آينده سازمان ملل از طرف "اداره ويژه بازپرسي" ايالات متحده متهم به همكاري با نازيها شده بود. ويزنتال اظهار داشت كه والدهايم، گرچه از جنايتها بياطلاع نبوده اما دخالتي در اجراي آنها نداشته است.

خدمات سيمون ويزنتال در راه روشن حقيقت و اجراي دادخواهي بارها مورد قدرداني قرار گرفت. جوايز مختلفي به او اهدا شد. به نام او در سال ۱۹۷۷ مركزي تاسيس شد كه فعاليت خود را بر دو محور اساسي قرار داده است: برملا ساختن چهره جنايتكاران نازي و مبارزه با يهودي ستيزي و نژادپرستي. مركز سيمون ويزنتال در هشت شهر بزرگ در اروپا و آمريكا شعبه دارد و بيش از ٤۰۰ هزار عضو. "موزه مدارا" در شهر لوسآنجلس در زمره فعاليتهاي اين مركز است.

يكي از اقدامات اين مركز، كه به نوبه خود انتقاداتي را هم برانگيخت، سازماندهي اكسيوني براي شناسائي باقيمانده هاي جنايتكاران نازي بود. اين آكسيون، كه از سال ۲۰۰۲ شروع شده، از طريق چاپ آگهي در روزنامه هاي آلماني، اطريشي و چند كشور اروپاي شرقي از مردم براي معرفي و ارائه اطلاعات در باره كساني كه با نازيها همكاري كرده اند، از مردم درخواست همكاري ميكند. براي اطلاعاتي، كه قابل ارائه در دادگاه باشند، حتي جايزه اي هم به مبلغ ۱۰ هزار يورو تعيين شدهاست.

مدير موسسه فريتس بائر، كه خود يك موسسه تحقيقاتي در مبارزه با يهوديستيزي و نژادپرستي است، به اين اقدام انتقاد كرد و آن را عملي غيراخلاقي خواند كه مي تواند به پرورش روحيه جاسوسي در ميان مردم بينجامد. مركز سيمون ويزنتال اين انتقاد را نپذيرفت و در مقابل اعلام كرد كه اقدام آنها اثرات بزرگي داشته است.

اقدامات سيمون ويزنتال احترام بسياري را در گوشه و كنار جهان برانگيخت. او دوستان و همراهان زيادي يافت. اما او دشمناني هم داشت. در سال ۱۹۸۲ جلوي در منزلش بمبي كار گذاشتند. خوشبختانه كسي در اين حادثه كشته و زخمي نشد.

حال اين زندگي پر از مبارزه و مرگ پايان يافته است. اما سيمون ويزنتال فراموش نخواهدشد.

منبع
تارنماى
بيداران

کشتار تابستان ۱۳۶۷

کیرواند آبراهامیان

...پس از پنجم شهریورماه (27 آگوست)، کمیسیون، توجّه خود را به چپ‌گرایان متمرکز ساخت. کمیسیون ضمن دادن اطمینان به اینکه فقط می‌خواهد مسلمانانی را که به فرایض دینی خود عمل می‌کنند، از کسانی که این فرایض را به‌جای نمی‌آورند، جدا کند، از آن‌ها خواست که به این پرسش‌ها پاسخ گویند:

آیا شما مسلمانید؟»

آیا به خدا اعتقاد دارید؟

آیا به بهشت و جهنم معتقد هستید؟

آیا محمد را به‌عنوان خاتم انبیاء قبول دارید؟

آیا در ماه رمضان روزه می‌گیرید؟

آیا قرآن می‌خوانید؟

آیا در ماه رمضان روزه می‌گیرید؟

آیا ترجیح می‌دهید با یك مسلمان همبند شوید و یا یك غیرمسلمان؟

آیا حاضرید زیر ورقه‌اي را دایر بر اینکه به خدا، به پیغمبر، به قرآن و به روز رستاخیز ایمان دارید، امضاء کنید؟

و پُرمعناتر از همه:

آیا در خانواده‌اي بزرگ شده‌اید که پدر در آن نماز «می‌خواند، روزه می‌گرفت و قرآن می‌خواند؟

تعداد کساني که به معناي مرگ‌بار این سؤال پي بردند، بسیار اندك بود.

کمیسیون به همان شیوه‌ي مأموران تفتیش عقاید (انکیزاسیون) قرون وسطي، مشغول طرح سؤال‌هاي به‌اندازه‌اي، به‌ویژه براي دانشجویان دانشگاه بود که با موشکافي‌هاي فقهي آشنایي نداشتند. این سؤال‌ها، ایرانیان را درست به‌اندازه‌ي همطرازان غربي آن‌ها شگفت‌زده کرد. این پرسش‌ها قبل از آن هرگز در ایران و شاید در هیچ جاي دیگري از خاورمیانه مطرح نشده بود.

این یك تفتیش عقاید به‌معناي کامل کلمه بود. تفتیشي که منظور از آن، پي‌بردن به ایمان مذهبي افراد بود، نه وابستگي‌هاي سیاسي و سازماني آن‌ها. مسایلي مانند «خیانت»، «تروریست»، «ارتباط با امپریالیسم» که در کانون توجّه دادگاه‌هاي قبلي قرار داشت، به‌طور محسوسي از میانه غایب بود. به‌گفته‌ي یك فدایي «در سال‌هاي پیش، آن‌ها از ما مي‌خواستند که به جاسوسي اعتراف کنیم.

اما در 1367 (1988) خواست آن‌ها این بود که ما ایمان خود را به اسلام اعلام کنیم.»6 یك فدایي دیگر اعتراف کرد که عدم علاقه‌ي بازجو به دانستن عقاید، وابستگي‌ها و فعالیت سیاسي وي، او را کاملاً بهت‌زده کرده بود.7 نخستین فداییاني که به حضور در کمیسیون فرا خوانده شدند، محکومیت‌هاي سبکي داشتند و یا حتا دوره‌ي محکومیت خود را گذرانده بودند. این رویه با توجّه به فهرست نهایي نام‌هاي اعدام‌شدگان به مجموعه‌ي این جریان حالت یك بخت‌آزمایي مي‌داد. برخي از زندانیاني که در همان روز اول جان خود را از دست دادند، کساني بودند که محکومیت‌هیا سبکي داشتند و بعضي از آن‌ها که از بازجویي‌هاي بعدي جان سالم در بردند، کساني بودند که به زندان ابد محکوم شده بودند. این عدم تناسب قابل توضیح است. یك زنداني که در گذشته درس طلبه‌گي خوانده بود، تنها کسي بود که به‌معناي عمیق آن سؤال‌ها پي برد.

او تمامي شب هشتم شهریور (30 آگوست) را به فرستادن پیام‌هاي «مرس» به دیگر سلول‌ها گذراند و به ساکنان آن سلول‌ها در مورد خطري که در کمین‌شان نشسته بود، هشدار داد. او بر این نقطه انگشت گذاشت که طبق موازین فقهي، فقط کسي را مي‌توان مرتد شناخت که در یك خانواده‌ي معتقد مسلمان و در سایه‌ي پدري که به‌طور مرتب نماز و قرآن مي‌خوانده و در ماه رمضان روزه مي‌گرفته، نشو و نما کرده باشد.

کساني که در خانواده‌هاي اسماً مسلمان بزرگ شده‌اند، قبل از این‌که هرگونه ظنّ مرتدبودن بتوان به آن‌ها برد، باید در معرض اسلام واقعي قرار گرفته باشند. وي همچنین اعلام خطر کرد که خودداري از دادن جواب به این عنوان که این یك موضوع خصوصي است، ممکن است به‌عنوان اعتراف به گناه تلقّي شود. در بخش‌هایي که مخصوص زندانیان چپ‌گرا بود، تمام شب به بحث درباره‌ي این‌که چه‌گونه باید به پرسش‌ها پاسخ داده شود، گذشت. برخي از آن‌ها خود را براي مرگ آماده کردند و بهترین لباس‌ها خود را پوشیدند. یك نفر حتا به نشانه‌ي یك مقاومت آشکار فرهنگي، کراوات زد.8 ولي دیگران تصمیم گرفتند به دادن «پاسخ‌هاي تاکتیکي» اکتفا کنند.

یکي از زندانیان در برابر کمیسیون اعلام داشت که در اتحاد شوروي، همان کشوري که منکر وجود خداست، بزرگ شده است. یك تن دیگر به‌خاطر آورد که پدرش که شخصي سخت غیرمذهبي بود، همیشه تهدید مي‌کرد که چنان‌چه او را در حال نمازخواندن غافلگیر کند، مجازاتش خواهد کرد. دیگران ادعا کردند که اگر در به‌جاآوردن فرایض دیني قصور ورزیده‌اند، علّت مسلکي نداشته، بلکه به این سبب بوده که تلاش معاش وقتي براشان باقي نمي‌گذاشته است.

برخي دیگر نیز ادعا کردند که هرچند اعتقادات چپي دارند، ولي این لزوماً به‌معناي آن نیست که منکر وجود خدا هستند.

یك نفر به کمیسیون گفت که مي‌تواند هم مسلمان باشد و هم یك عضو تمام‌عیار حزب توده، چون در برنامه‌ي حزب هیچ‌وقت چیزي که ضدّ مذهب باشد، وجود ندارد وي افزود: «حزب ضدّ سرمایه‌داري است، نه ضدّ خدا.» در میان نخستین قربانیان مي‌توان به یك عضو حزب توده اشاره کرد که از قضاي روزگار یك مسلمان معتقد نیز بود. او از پاسخ‌دادن به پرسش‌ها به این عنوان که کمیسیون حق طرح «سؤال‌هاي شخصي» را ندارد، خودداري ورزید.

از سوي دیگر، تقریباً تمامي ساکنان بخش ششم زندان اوین که به اعضاي حزب توده با پانزده سال محکومیت اختصاص یافته بود، با دادن پاسخ‌هاي تاکتیکي جان سالم به‌در بردند. آنچه به‌طور کلي مي‌توان گفت، این است که آیت‌الله اشراقي اصولاً مایل بود چنین پاسخ‌هایي را بپذیرد.

این بازجویي‌ها که به مدّت سه ماه ادامه یافت، در اوین و گوهردشت در تالار اصلي دادگاه صورت گرفت. بخشي از بازجویي‌ها حالت شفاهي داشت و بخش دیگر به‌شکل پرسش‌نامه‌هاي ماشین‌شده انجام پذیرفت. بعضي از زندانیان مي‌توانستند بازجویان خود را ببینند، ولي دیگران در پشت پاراوان‌هاي بلند پنهان شده بودند. کساني که جواب‌هاشان پذیرفتني بود، به‌سوي راست تالار دادگاه و آن‌ها که پاسخ‌هاشان غیرقابل‌قبول بود، به سمت چپ تالار هدایت مي‌شدند. دسته‌ي نخست را به بندهاي خود بازمي‌گرداندند و به آن‌ها دستور نمازخواندن مي‌دادند، اگر زنداني از خواندن یك نوبت نماز خودداري مي‌کرد، از بابت آن ده ضربه‌ي تازیانه به او مي‌نواختند و مجازات کسي که در روز از به‌جاآوردن هر پنج نوبت نماز خودداري مي‌ورزید، پنجاه ضربه‌ي شلاق بود. آن‌هایي که نتوانسته بودند با موفقیّت به پرسش‌ها پاسخ گویند و مردود شناخته شده بودند، بعد از یك وقفه‌ي کوتاه براي تحویل مایملك مختصر و نوشتن آخرین وصایاي خود به‌سوي چوبه‌هاي دار برده مي‌شدند. بعضي از آن‌ها به‌گفته‌ي خود توانستند جان سالم به‌در ببرند، چون در ازدحامي که به‌وجود آمده بود، اشتباهاً به‌سمت دري که نمي‌بایست هدایت شدند. جان‌به‌دربردگان به‌یاد مي‌آورند که چه‌گونه صحبت مربوط به نوشتن آخرین وصیت‌نامه را شوخي مي‌پنداشتند، چون نمي‌توانستند تصوّر کنند که چنان پرسش‌هایي ممکن است سرنوشت مرگ و زندگي یك نفر را تعیین کند.

IRAN